

## بازتاب قصص قرآنی در تشبیه‌های دیوان خاقانی

امیر مؤمنی هزاوه<sup>۱</sup>  
محمد رحیم بیرقی<sup>۲</sup>

### چکیده

بازتاب قرآن در تصویرهای شاعرانه شعر خاقانی شروانی (۵۲۰ هـ.ق - ۵۹۵ هـ.ق) بویژه در تشبیه‌های او بسیار گسترده است؛ چنان که فقط قصص قرآن بخش زیادی از تشبیه‌های او را تحت تأثیر خود قرار داده است. بر همین اساس در مقاله حاضر، ابتدا آن دسته از قصص قرآنی که در تشبیه‌های دیوان خاقانی به کار رفته است، استخراج و بررسی شده است و در پایان چنین نتیجه گیری شده است که قرآن علاوه بر آن که منبعی حکمی برای اشعار خاقانی است، در خیال پردازی‌های شاعرانه او نیز نمودی گسترده دارد. خاقانی در تشبیه که یکی از مهمترین عناصر خیال پردازی در شعر محسوب می‌شود، از قصص قرآنی به شکلی وسیع بهره جسته است؛ این بهره گیری گاه به صورت لفظی، گاه به صورت غیر لفظی (معنوی) و گاه به صورت ترکیباتی است که بر اساس الفاظ و مفاهیم قرآنی ساخته شده است. برخی از قصه‌های قرآنی در تشبیه‌های خاقانی، به طور مستقیم مقتبس از قرآن و برخی دیگر مأخوذ از تفاسیر و برخی نیز برگرفته از اسراتیلیاتی است که در تفاسیر قرآن راه یافته است.

**کلیدواژه‌ها:** قرآن، شعر فارسی، خاقانی شروانی، تصویرهای شاعرانه، تشبیه، قصص قرآن.

## مقدمه

در تاریخ ادبیات فارسی پس از اسلام، خواندن قرآن و استفاده از آن خصوصاً در ضمن سخن منثور،<sup>۳</sup> بسیار مهم دانسته شده است؛ چنان که عنصر المعالی کیکاووس بن وشمگیر آراستگی سخن به آیات قرآن از آداب و آیین‌های دبیری و شرط کاتب دانسته است (عنصر المعالی، ۲۰۸) و نظامی عروضی سمرقندی در مقاله دبیری از کتاب چهار مقاله، عادت به خواندن کلام رب العزه را برای دبیر واجب می‌داند و می‌گوید دبیر اگر قرآن داند، به یک آیتی می‌تواند از عهده ولایتی بیرون آید (نظامی عروضی، ۲۲). درباره استفاده از قرآن در شعر، توصیه صریحی وجود ندارد؛ چنان که صاحبان قابوس نامه و چهار مقاله که در باب دبیری به استفاده از قرآن تصریح می‌کنند، در باب شاعری حتی اشاره‌ای هم به استفاده از قرآن در شعر نمی‌کنند. اما با این حال شاعران فارسی گو از آیات قرآن در شعر فراوان استفاده کرده‌اند و برای آن حدی و حصری قائل نشده‌اند و در موارد بی‌شمار از آیات قرآن در خیال پردازی‌های شاعرانه سود جست‌ه‌اند. در این میان خاقانی<sup>۴</sup> که از بزرگ‌ترین شاعران قصیده سرای ایران در قرن ششم هجری است، جایگاهی ویژه دارد. او که به شهادت اشعارش قرآن را به نیکویی آموخته بوده<sup>۵</sup> و آن را از هر عیبی مبرا می‌دیده است،<sup>۶</sup> قرآن را کمندی می‌داند که با آن می‌توان ابلق گیتی را شکار کرد؛ به شرط آن که انسان ابتدا خود شکار قرآن شود.<sup>۷</sup> او که خود شکار قرآن بود، در موارد فراوان و مواضع متعدد از الفاظ و مفاهیم قرآنی در اغراض و مقاصد مختلف سود جست‌ه است؛ از جمله در ساختن مجاز، تشبیه و استعاره و دیگر عناصر خیال برانگیز شعری که در ادبیات فارسی به آن‌ها صور خیال گفته‌اند و آن را به معنی صورت‌هایی ذهنی دانسته‌اند که هنرمند (نویسنده یا شاعر) با یاری کلمات از برداشت‌های عاطفی و ادراکی خود از طبیعت و اشیای پیرامون خویش به دست می‌دهد تا از طریق آن‌ها، تجربه‌ها و مشاهده‌های خود را به ذهن خواننده یا شنونده انتقال دهد. (میر صادقی، «تصویر خیال»)

صور خیال عنوانی عام برای عناصری متعدد است که شاعران و نویسندگان به کمک آن از پندارهای هنری خویش در قالب کلمات و الفاظ پرده برمی‌دارند. دانشمندان علوم بلاغت پیوسته کوشیده‌اند این عناصر را تعریف و تقسیم کنند. نتیجه تلاش آنان همان است که در کتب علم بیان تألیف و تدوین شده است و شامل ابواب چهارگانه مجاز، تشبیه، استعاره و کنایه

۱- شاید علت عدم تصریح به استفاده از آیات قرآن در شعر، مخالفت‌هایی بوده‌است که برخی علمای دین با استفاده از قرآن در مقاصد غیر قرآنی می‌کرده‌اند؛ برای اطلاع از این مخالفت‌ها، نک: از رازی، ۴۵۵/۲ و ۴۵۶؛ سیوطی، ۱۴۷/۱-۱۴۹.

۲- حسان العجم افضل الدین بدیل (ابراهیم) بن علی خاقانی حقایقی شروانی؛ برای شرح احوال او نک: فروزانفر، ۶۱۲-۶۴۲؛ صفا، ۷۷۶-۷۹۷.

۳- پس از تحصیل دین از هفت مردان

پس از الحمد و الرحمن و الکهف

پس از یاسین و طاسین میم و طاها

... پس از چندین چله در عهد سی سال

شوم پنجاهه گیرم آشکارا (خاقانی، ۲۵)

۴- پیشت آرم نظم قرآن را شفیع

کز همه عیبش میرا دیده‌ام (همو، ۲۷۵)

۵- زحیل الله کمندی ساز بهر ابلق گیتی

دکه صبح و شام صید تو است اگر تو صید قرآنی (همو، ۹۳۶)

است.<sup>۸</sup> بر این اساس در مقاله حاضر کوشش می‌شود استفاده‌های خاقانی از قصص قرآنی در تشبیه که از مهمترین عناصر سازنده صور خیال در شعر فارسی محسوب می‌شود، بررسی و این قبیل خیال پردازی‌های او تبیین و تدوین شود.

## بازتاب قصص قرآن در تشبیه‌های شعر خاقانی

### آدم

نام آدم در بیست و پنج موضع از قرآن کریم مذکور است.<sup>۹</sup> کنیه او ابوالبشر، (طبرسی، ۵۱۷/۶) ابومحمد (بغوی، ۱۰۲/۱؛ اسفراینی، ۸۴/۱)، ابوالوری (خرمشاهی، «آدم») و لقب او معلم‌الاسماء، صفی‌الله و خلیفه‌الله است (همو). آفرینش آدم (آل عمران، ۵۹)، آموختن اسماء به او و معلمی او بر فرشتگان (البقره، ۳۱)، سجده فرشتگان بر او و خود داری ابلیس از سجده کردن (البقره، ۳۴؛ الحجر، ۳۱ و طه، ۵۶ و ۱۱۶)، سکونت او و همسرش حوا در بهشت (البقره، ۳۵ و اعراف، ۱۹)، فریب خوردن آن دو از ابلیس و خوردن از میوه ممنوع (الاعراف، ۲۰-۲۲ و طه، ۱۲۱)، توبه آن دو به درگاه خداوند و رانده شدنشان از بهشت و هبوط به زمین (البقره، ۳۷ و ۳۸) اجزای مختلف داستان آدم است که در قرآن آمده است:

شاخ چو آدم ز باد زنده شد و عطسه داد	فاخته الحمد خوان گفت که جاوید مان <sup>۱۰</sup> (۳۳۱)
آدم فریب گندمگون <sup>۱۲</sup> عارضی بدید	شد در بهشت عارض آن حورعین گریخت (۵۶۸)
ماند به بهشت آن رخ گندمگونش	عشاق چو آدم است پیرامونش (۷۲۲)
چون آدمم ز جنت ایوان شه برون	بی آنکه مرغ همت من صید گندم است (۸۴۳)
همچو آدم به هند عور افتاد	مانده پوشیده اختر تعیغش
برگ انجیر بر تنش بستند	سبز از آن گشت منظر تیغش <sup>۱۳</sup> (۴۸۸)

۸- محققان معاصر عراق، ایهام، حسن تخلص، استطراد، التفات، تجاهل العارف، تشخیص (Personification)، اسطوره (Myth)، نماد (Symbol)، حسامیزی (Synesthesia) و در کل هر نوع برجستگی و تشخیص بیانی را که سبب اعجاب و شگفتی یعنی تخیل می‌شود، صورتی از خیال محسوب دانسته‌اند. (شفیعی کدکنی، ۴۸، ۴۹، ۱۲۴، ۱۲۵، ۲۲۱ و ۲۶۷؛ پورنامداریان، ۲۳)

۹- نخستین آن البقره، ۳۱ و آخرین آن یس، ۶۰.

۱۰- چون روح در آدم دمیده شده و به بینی او رسید عطسه زد و «الحمد لله» گفت. بدین دلیل است که به هنگام عطسه زدن گفتن الحمد لله سنت شده است؛ بنگرید: سوراآبادی، ۵۳/۱ و نیشابوری، ۹.

۱۱- عدد داخل پرانتز شماره صفحه دیوان خاقانی، مصحح ضیاء الدین سجادی است. برای اطلاع از مشخصات کامل کتابشناسی به فهرست منابع رجوع کنید.

۱۲- درخت ممنوع که آدم و حوا از آن خوردند و به کیفرش از بهشت اخراج شدند، در عموم تفاسیر، گندم ذکر شده است. هر چند از درخت انجیر و انگور نیز نام برده شده است؛ نک: طبرسی، ۱۹۶/۱. تعداد دانه‌های گندمی که آنها خوردند، در تفاسیر پنج عدد ذکر شده است؛ بنگرید: طبری، ۵۲/۱.

۱۳- شمشیر ممدوح به آدم تشبیه شده است. آدم و حوا چون از میوه درخت ممنوع خوردند، برهنه شدند و با تلاش بسیار سرانجام توانستند با برگ درخت انجیر تن خویش را بپوشانند؛ بنگرید: سوراآبادی، ۱۵۴۰/۳ و ابوالفتوح، ۱۹۳/۱۳؛ شمشیر ممدوح در هند مانند آدم در بهشت برهنه بود تا این که برگ انجیر بر تن او پوشیدند؛ بدین دلیل سبز رنگ شد؛ نک: کزازی، ۷۵۷.

## ابراهیم

ابراهیم کلمه‌ای است عبری به معنی پدر عالی و در عبری به صورت «أبرام» یا «أبراهام» به کار می‌رود (هاکس، «أبرام»). پدرش تَرَح یا تَارَح از نسل سام بن نوح بود (همو). از ابراهیم ۶۹ بار در قرآن نام برده شده است<sup>۱۴</sup> و در ۲۵ سوره ذکر او با کم و بیش جزئیات آمده است. قربانی کردن فرزند (الصافات، ۱۰۲)، افکنده شدن در آتش (الانبیاء، ۶۸ و ۶۹)، محاجه با آزر<sup>۱۵</sup> (الانعام، ۷۴)، مهمان‌نوازی (الحجر، ۵۱ و ذاریات، ۲۴)،<sup>۱۶</sup> زنده کردن مرغان (البقره، ۲۶۰)، همسرش ساره،<sup>۱۷</sup> ماه و خورشید و ستاره پرستی (الانعام، ۷۶-۷۸) و بت‌شکنی (الانبیاء، ۵۷ و ۵۸) از اجزای حکایت اوست که در قرآن آمده است و در شعر خاقانی دست‌مایه تشبیهات بسیار شده است:

- |  |  |
|--|--|
| - آبای علوی اند مرا خصم چون خلیل       | بانگ ابا ز نسبت آبا برآورم (۲۴۴)               |
| - شه خلیل اعجاز و هیجا آتش و گرد خلیل  | از بهار و گل نگارستان آزر ساختند (۱۱۵)         |
| - زان میی کآتش زند در خوانچه زرین چرخ  | خونچه کرده و آب حیوان در میان انگیخته          |
| خوانچه هاشان چو خلیل از نارگل بر ساخته | جرعه هاشان چون مسیح از خاک (۳۹۲)               |
| - گر داد آزادی دهی قد خم کنی در خم جهی | ورپی زخود بیرون نهی آتش گلستان آیدت (۴۵۱)      |
| - فکرت او خنده گاه دوست را ماند از آنک | چون خلیل از نار گلبرگ رطیش یافتم (۹۰۷)         |
| - آورده هر خلیل دلی نفس پاک را         | خون ریخته موافقت پور هاجرش <sup>۱۹</sup> (۲۱۸) |

۱۴- نخستین آن البقره، ۲۴ و آخرین آن اعلی، ۸۷.

۱۵- نام آزر یک بار در آیه ۷۴ سوره انعام ذکر شده است؛ وَ إِذْ قَالَ اِبْرَاهِيمُ لَآبِيهِ اَزْرُ؛ چون در بیان نسبت او با ابراهیم، کلمه «أب» به کار رفته است عده‌ای بر آن شده‌اند که آزر پدر ابراهیم است. اما از آنجا که آزر بت‌پرست و بت‌تراش بوده است جمعی از مفسران خصوصاً مفسران شیعی با بحث درباره وجوه مختلف معنای آب (بنگرید: راغب، «أب»). نسبت پدری او را با ابراهیم انکار کرده‌اند (برای اطلاع بیشتر بنگرید: ابوالفتوح، ۳۳۹/۷؛ مجمع‌البیان، ۴۹۷/۴؛ خزائلی، «آزر»؛ یاحقی، «آزر»؛ آذرنوش، «أب»؛ خرمشاهی، «آزر»؛ همو، ترجمه قرآن، زیر آیه ۷۴ سوره الانعام). صورت‌سازی و بت‌تراشی آزر در ادب فارسی جلوه‌های بسیار دارد و او نماد کسی است که با ظاهری زیبا و پر نقش و نگار، باطنی پلید و نازیبا دارد.

۱۶- درباره مهمان‌نوازی ابراهیم. نک: سوراآبادی، ۲۴۲۷/۴.

۱۷- از ساره در قرآن به تصریح نام برده نشده است؛ بلکه در آیات ۷۱ تا ۷۳ سوره هود و ۲۸ تا ۳۰ سوره ذاریات با کلمه امرأته به او اشاره شده است.

۱۸- بیت در وصف حاجیان است.

۱۹- حاجیان به ابراهیم و نفس پاکشان به اسماعیل تشبیه شده است.



- از تاختن عدو به دیارش چه بد کند یا بولهب چه وهن به طاها برافکند<sup>۲۷</sup> (۱۳۸)
- سحر حلال من چو خرافات خود نهند آری یکی است بولهب و بوتراشان (۳۲۹)
- بر محک کعبه کو جنس بلال آمد به رنگ هر که را زر بولهب روی است شادان آمده<sup>۲۸</sup> (۳۷۰)
- کید حسود بد نسب با چون توشاهی دین طلب خاری است جفت بولهب در راه طاها ریخته (۳۸۱)

### اصحاب فیل

گروهی بوده‌اند به سرکردگی ابرهه که سوار بر پیل به قصد ویران کردن کعبه به مکه حمله بردند و در بین راه گرفتار خشم الهی شدند. ماجرای آنان در صد و پنجمین سوره قرآن، سوره فیل، بیان شده است.<sup>۲۹</sup>

- آنچه دیده دشمنان کعبه از مرغان به سنگ دوستان کعبه از غوغا دو چندان دیده‌اند (۹۵)
- آن کعبه وفا که خراسانش نام بود اکنون به پای پیل حوادث خراب شد (۱۵۷)
- قبله من خاک بتخانه است هین ای طیر سنگسارم کن که من هم کعبه کن هم کافر (۲۴۹)
- ز تَفّ آه من آن دید خواهند که از آتش نیند هیچ خرمن
- که با فیل آن کند طیر ابایل که نکند هیچ غضبان<sup>۳۰</sup> و فلاخن (۳۲۰)
- گر خصم به کین تو کشد دست چون ابرهه بر زیان کعبه
- ز اقبال تو سنگسار گردد چون پیل زیان رسان کعبه (۴۴۰)
- اگر دجال<sup>۳۱</sup> فعلی سنگ زد بر کعبه جاهش هم اکنون ز آفت گردون بگردد قش ایامش
- که بود آن کس که پیل آورد وقتی بر در که مرغش سنگ باران کرد و دوزخ شد (۴۴۹)
- خاقانی ار به باده کشد دست بدتر است از ابرهه که پیل کشد جنگ کعبه را (۸۱۲)
- خاقانی از تحکم شمشیر حادثات اندر پناه همت شمشیر دین گریخت
- ... یا عنکبوت غار ز آسیب پای پیل اندر حریم کعبه پیل آفرین گریخت (۸۴۲)

۲۷- ممدوح با تشبیه مضمّر به طاها (پیامبر «ص») و دشمنش به ابولهب تشبیه شده است. استفهام موجود در بیت انکاری است.

۲۸- بولهب روی کنایه از سیاه روی است، هر حج گزاری که زر و مادیات در چشمش سیاه‌روی و حقیر چون بولهب باشد، از آزمون کعبه سربلند بیرون می‌آید؛ نیز نک: کزازی، همان، ۵۷۰.

۲۹- برای تفصیل بیشتر نک: سوره آبادی، ۲۸۶۹/۴-۲۸۷۳.

۳۰- غضبان سنگی را گویند که در منجیق گذارند و به جانب خصم اندازند (برهان قاطع، «غضبان»).

۳۱- در قرآن به دجال تصریح نشده است؛ اما در تفاسیر ماجرای او ذیل آیه ۸۴ سوره نمل آمده است؛ نک: مهدوی، ۲۹۳. خزائلی معتقد است دجال کلمه‌ای است مرکب و الف و لام آخر آن همان است که در نام‌های «دانبال» و «حزقیال» هم وجود دارد و به معنی خدا است. به عقیده او جزء اول این کلمه هر چه باشد به معنای ضد و خصم و دشمن است و دور نمی‌بیند که با «دژ» و «دشمن» و «دشوار» هم‌ریشه باشد؛ نک: خزائلی، ۴۷۹.

## اصحاب کهف

این ترکیب به صورت «اصحاب الکهف» یک بار در آیه ۹ سوره کهف آمده است<sup>۳۲</sup> و چون کلمه «رقیم»<sup>۳۳</sup> به کهف عطف شده است، برخی اصحاب کهف و رقیم را یکی دانسته‌اند (طبری، ۱۳۱/۱۵). به هر روی اصحاب کهف هفت نفر اهالی شهر «فسوس»، بوده‌اند که از ستم فرمانروای ستمکار آنجا به نام دقیانوس که ادعای خدایی داشت به غاری پناه بردند و به امر خدا در آن خوابیدند. دقیانوس به تعقیب آنان پرداخت و چون نتوانست در غار رود، مدخل آن را دیوار گرفت و نام آنان را بر سرلوحه ای نوشت و بر دروازه‌ها آویخت. در ماجرای اصحاب کهف سگی نیز نقش آفرین است که در منابع از آن به «قطمیر» یاد شده است (سورآبادی، ۱۴۱۰/۲؛ اسفراینی، ۱۳۰۹/۳؛ میدی، ۶۴۹/۵)

و در ادب فارسی مظهر طلب و سلوک در مسیر حقیقت قلمداد شده است و به عنوان موجودی که به واسطه یافتن گوهر حقیقت از مرتبه پست حیوانی به درجه یاران مخلص و پاکبازان راه حق رسید، مورد احترام قرار گرفته است (یاحقی، «اصحاب کهف»):<sup>۳۴</sup>

- |   |   |
|---|---|
| – دمید در شب آخر زمان سپیده صبح                     | پس از تو خفتن اصحاب کهف نیست روا (۱۲)                 |
| – ز اصحاب خویش چون سگ کف اندر آن حریم <sup>۳۵</sup> | آه از شکستگی سرو پا بر آورم (۲۴۷)                     |
| – شیر مردان از شبستان گر نشان آورده‌اند             | من سگ کهفم نشان از آستان آورده ام <sup>۳۶</sup> (۲۵۷) |
| – در کهف نیماز ششیر مردان                           | جان را سگ آستان بیبیم (۲۶۵)                           |
| – من آن هشتم هفت مردان کهفم                         | که بر سرنوشت جفا می‌گریزم (۲۸۹)                       |
| – هفت مردان که منم هشتم ایشان ز وفا                 | کهفشان خانه احزان به خراسان یابم (۲۹۴)                |
| – بر در کهف ششیر مردان باش                          | کرده چون سگ بر آستان خلوت (۷۵۰)                       |
| – گر دست و پاش چو سگ کف بشکنی                       | هم برنگردد از دمشان این سبک سرک <sup>۳۷</sup> (۷۸۱)   |
| – کو خرابات کهف ششیردلان                            | تا سگ آستان نشین باشم (۷۹۰)                           |
| – گویند که خاقانی نهد به خسان دل                    | دل کاو سگ کف است به بلعم نفروشم (۷۹۱)                 |

## بلعم باعورا

بلعم یا بلعام به معنی خداوند مردم (هاکس، «بلعام») پسر «بعور» یا «باعور» یکی از علمای مستجاب الدعوه در قوم

۳۲- أم حَسِبْتَ أَنْ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا؛ بلکه نداشتی که بی گمان اصحاب کهف و رقیم از نشانه‌های عجیب ما بودند.

۳۳- نام مکانی است یا به معنی مرقوم یعنی نوشته شده. از آن جا که نام اصحاب کهف را بر روی سنگی نوشته بودند (راغب، «کهف»).

۳۴- برای تفصیل بیشتر درباره اصحاب کهف بنگرید: سورآبادی، ۱۴۰۶/۲-۱۴۱۵؛ یاحقی، «اصحاب کهف»؛ خرمشاهی، «اصحاب کهف».

۳۵ و ۳۶- مقصود از آن حریم و آستان، حرم پیامبر اسلام «ص» است.

۳۷- بیت در هجو رشیدالدین و طواط است؛ بنگرید: کزازی، ۸۱۱، پاورقی شماره ۳.

بنی اسرائیل بود که به هوای نفس خود بر موسی دعای بد کرد و موسی به سبب آن چهل سال در بیابان سرگردان ماند. از بلعام در قرآن نام برده نشده است؛ اما بسیاری از مفسران مضمون آیات ۱۷۵ و ۱۷۶ سوره اعراف را مربوط به او دانسته‌اند (طبری، ۵۷۰/۳؛ مهدوی، ۸۸-۹۲؛ ابوالفتوح، ۱۱/۹) در این آیات بلعام ملعون معرفی شده است و خداوند او را به سگی تشبیه کرده است که اگر بر وی حمله برند پارس می‌کند و اگر رهاپیش کنند هم پارس می‌کند.<sup>۳۸</sup>

- گر تو چو بلعم به زهد لاف کرامت زنی      ما ز سگی دم زنییم و ز تو مکرم تریم (۶۲۶)  
- گویند که خاقانی نهد به خسان دل      دل کاو سگ کهف است به بلعم فروشم (۷۹۱)

### بلقیس

از بلقیس به تصریح در قرآن نام برده نشده است اما در آیه ۲۳ سوره نمل به او و سریر یا تخت سلطنت او اشاره شده است.<sup>۳۹</sup> لقبش ملکه سبا و همسرش سلیمان بن داوود بوده است و او دختر سراحیل پادشاهی ذوشوکت و از نسل یعرب بن قحطان بوده است. (بنگرید: یاحقی، «بلقیس»). از ویژگی‌های بلقیس داشتن تختی است که مفسران در توصیف آن گفته‌اند درازا و پهنایش هر یک هشتاد گز و اصلش از زر سرخ بوده است و یاقوت‌ها و گوهرهای فراوان بر آن قرار داشته است. (بنگرید: طبری، ترجمه تفسیر، ۱۲۴۵/۵) این تخت همان است که آصف بن برخیا آن را در یک چشم به هم زدن همراه با بلقیس نزد سلیمان حاضر آورد. (بنگرید: نمل، ۴۰؛ برای تفصیل بیشتر: ابوالفتوح، ۴۵/۱۵)

- گر در زمین شام سلیمان دیوبند      بلقیس را ز شهر سبا کرد خواستار،  
- هم شاه ما ز قدر سلیمان عالم است      هم بانوان ز مرتبه بلقیس روزگار<sup>۴۰</sup> (۱۷۷)  
- بلقیس روزگار تویی کز جلال و قدر      شروان شه از کمال سلیمان دوم است<sup>۴۱</sup> (۸۴۳)

### داوود

کلمه‌ای است عبری به معنای محبوب (هاکس، «داوود»). از انبیاء و پادشاهان بنی اسرائیل فرزند یسی و پدر سلیمان و جانشین شائول و طالوت (خرمشاهی، «داوود») یهودیان او را پیامبر نمی‌دانند و صاحب کتاب نمی‌شناسند بلکه در نظر ایشان داوود و سلیمان دومین و سومین پادشاهان بنی اسرائیل هستند (خزائلی، «داوود»). از

۳۸- فَتَنَّهُ كَتَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ.

۳۹- إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ؛ (هدهد گفت) بی‌گمان من زنی را یافتم که بر آنان (مردم سبا) فرمانروایی دارد و از هر چیزی به او داده شده است و تختی عظیم دارد؛ نیز بنگرید: همین سوره، آیات ۳۸-۴۳.

۴۰- بیت در مدح صفوه الدین بانوی شروانشاه است؛ بنگرید: دیوان، ۱۷۶.

۴۱- نخستین آن بقره، ۲۵۱ و آخرین آن ص، ۳۸.



داوود پانزده بار در قرآن یاد شده است.<sup>۴۲</sup> دادن زبور به او (النساء، ۱۶۳)، لعن کافران بنی اسرائیل بر زبان او (المائده، ۷۸ و الاسراء، ۵۵)، دادن علم به او (النحل، ۱۵)، برخورداری از امکانات متعدد و بسیار و توبه‌کننده بودن او (ص، ۱۷)، داوری او درباره گوسفندان دو برادر (همان، ۲۲)، خوش‌الحانی او (سبأ، ۱۰)، نرم بودن آهن در دستان او (همان، و الانبیاء، ۸)، نبردش با جالوت و کشتن او (البقره، ۲۵۱) ویژگی‌هایی است که

در قرآن به داوود نسبت داده شده است. در حکایتی که اصل آن از تورات است و از آنجا به منابع اسلامی راه یافته، داوود عاشق همسر فردی به نام «اوریا» شد و او را به جنگ فرستاد تا کشته شود. آنگاه همسر او را که «بت‌شبع» نام داشت به عقد خود درآورد

و سلیمان از او در وجود آمد. خشم خدا با این کار بر داوود برانگیخت و «ناتان نبی» مأمور شد خبر این خشم را به داوود برساند و او داوود را با آوردن مثالی متنبه کرد (یاحقی، «داوود»)<sup>۴۳</sup>. داوود به تضرع و زاری پرداخت و با گریستن فراوان از درگاه خداوند بخشش خواست:<sup>۴۴</sup>

- جام است چو اشک خوش داوود و همه بزم
- مرغان سلیمان و پیروی سیایی (۴۳۲)
- کام قینه خون فشان چون اشک داوود از نشان
- مرغ صراحی جان‌کنان داوودی الحان بین در او (۴۵۲)
- صیح از نغم ژاله اشک داوود
- بر مرغ زبور خون فروریخت (۵۰۷)
- کوه دانش را چو داوود از قسس
- منطق الطیر خوش آویسی فرست<sup>۴۵</sup> (۸۲۶)
- بر هر مژه در چو اشک داوود
- بر کرده به ریسمان بیینم (۲۵۶)
- یافته و یافته است شاه چو داوود و جم
- یافته ماهر کمال یافته درع امان (۳۳۲)
- اشک داوود چو تسبیح بیارید از چشم
- خوش بنالید که داوود نوایید همه (۴۰۸)

۴۲- برای تفصیل بیشتر درباره داوود نک: ابوالفتح، ۲۶۴/۱۶؛ سوره‌آبادی، ۲۱۲۷/۳؛ طبرسی، ۷۳۶/۸؛ مهدوی، ۳۳۴.

۴۳- این قبیل حکایات که از منابع یهودی در تفاسیر قرآن راه یافته است، از اسرائیلیات محسوب می‌شود و با عقاید اصیل اسلامی درباره پیامبران الهی سازگاری ندارد.

۴۵- شاعر در مدح ممدوح جلال‌الدین الخرازی، به خود خطاب کرده است. کوه دانش استعاره ممدوح و منطق الطیر از اشعار شاعر است. برگرفته از آیه ۱۰ سوره سبأ است: وَ لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِیْ مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَأَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ؛ و بی‌گمان داوود را از جانب خود فضیلتی دادیم (و گفتیم) ای کوه‌ها با او هم نوا شوید و ای پرندگان (شما نیز) و برای او آهن را نرم کردیم. منطق الطیر برگرفته از آیه ۱۶ سوره نمل است: وَ وَرَثَ سُلَيْمَانَ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلِمْنَا مَنَظِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِن كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ؛ و سلیمان از داوود ارث برد. (سلیمان) گفت: ای مردم به ما سخن گفتن با پرندگان یاد داده شد و از هر چیزی به ما داده شد. بی‌گمان این فضیلت آشکار است.

## ذوالقرنین

ترکیبی است که در سه موضع از قرآن مذکور است (کهف، ۸۳، ۸۶ و ۹۴). در قرآن ذوالقرنین کسی است که در زمین از هر وسیله‌ای برخوردار است. رهسپار راهی می‌شود که به غروبگاه خورشید می‌رسد. در آنجا می‌بیند که خورشید در چشمه‌ای گل‌آلود و سیاه غروب می‌کند. در کنار آن چشمه با طایفه‌ای مواجه می‌شود و با آنان به نیکویی رفتار می‌کند. سپس به راهی دیگر می‌رود و به جایگاه طلوع خورشید می‌رسد. در آنجا خورشید بر قومی می‌تابد که در برابر آن پوششی نداشتند. باز به راه خود ادامه می‌دهد تا در میان دو کوه قومی را می‌یابد که زبانشان را نمی‌فهمید. آنان از قوم یاجوج و ماجوج<sup>۴۶</sup> و فسادشان در زمین شکایت می‌کنند. ذوالقرنین به یاری خداوند سدی از آهن در میان دو کوه می‌سازد و مانع یورش‌های آن قوم می‌شود (کهف، ۸۳ - ۹۶). محققان در مسمی و وجه تسمیه ذوالقرنین اختلاف دارند. برخی او را کورش هخامنشی و یاجوج و ماجوج را مغولان و سد ذوالقرنین را در کوه‌های قفقاز در معبر داریال می‌دانند<sup>۴۷</sup> برخی نیز او را اسکندر (صفوی، مباحث مربوط) و برخی «تسن چی هوانگ تی» بزرگترین پادشاه چین و یاجوج و ماجوج را از قبائل مغول و سد ذوالقرنین را دیوار بزرگ چین می‌دانند (کامبوزیا، مباحث مربوط). در وجه تسمیه این نام نیز اختلاف است. بعضی گفته‌اند برای آنش ذوالقرنین خواندند که پادشاه روم و فارس بود، یا آن که بر سرش چیزی مانند دو شاخ وجود داشت، آن که در خواب دید شاخ‌های آفتاب را به دست گرفته است تاویل کردند که بر مشرق و مغرب پادشاه می‌شود، یا آنکه هم از جانب پدر و هم از جانب مادر کریم بود، یا آنکه آنکه در عهد او دو نسل از مردم سپری شدند و او هنوز زنده بود، یا آن که در جنگ با دو دست شمشیر می‌زد، آنکه به او علم ظاهر و باطن دادند و یا آن که در نور و ظلمت رفت (ابوالفتوح، همان، ۲۵/۱۳ و ۲۶).

- این مرزائمر آن مرعائند
- این مرعائمر آن مرادلدرد
- چه عجب کامده است ذوالقرنین
- به سلام برهنمی در غمار (۲۰۳)
- یاجوج ظلم بینم و الاسداد رایش
- از بهر سد انصاف اسکندری ندارم (۲۸۰)
- چون سکندر پس ظلمات چه ماندیم کنون
- سد خون پیش دو یاجوج بصر بر بندیم (۵۴۱)

## سلیمان

سلیمان که در لغت یعنی پر از سلامتی (هاکس «سلیمان»)، فرزند داوود و جانشین او و از انبیای بزرگ بنی‌اسرائیل بوده است و حدود ۹۳۲ ق.م در گذشته است (خزائلی، «سلیمان»). در قرآن به پیامبر بودن او اشاره شده است (النساء، ۱۶۳) اما در کتاب مقدس فقط از پادشاهی و حکمت او سخن گفته شده است (هاکس «سلیمان»). نام او هفده بار در قرآن آمده است.<sup>۴۸</sup> داشتن علم و حکمت (الانبیاء، ۷۹، النمل، ۱۵)، تسلط بر جن و انس و پرندگان (النمل، ۱۷؛ ص، ۲۷ و ۲۸)، فهم

۴۶- از این قوم در دو موضع از قرآن نام برده شده است؛ کهف ۹۴ و ۹۶؛ برای اطلاع بیشتر در مورد آن بنگرید: خزائلی، ۶۶۳-۶۶۵.

۴۷- نک: آزاد، مباحث مربوط؛ علامه طباطبایی و خزائلی نیز با این قول موافقت؛ نک: طباطبایی، ۳۹۱/۱۳؛ خزائلی، «ذوالقرنین»؛ فریدون بدره‌ای نیز کتاب «کورش کبیر در قرآن مجید و عهد عتیق» را در دفاع از همین نظریه نوشته است.

۴۸- نخستین آن البقره، ۱۲۰ آخرین آن ص، ۳۴.

زبان مرغان و حشرات (النمل، ۱۶) و در فرمان داشتن باد (الانبیاء، ۸۱؛ سبأ، ۱۲؛ ص، ۲۶) از ویژگی‌هایی است که قرآن برای او بیان داشته است. علاوه بر آن درباره او افسانه‌ها و اساطیر فراوانی وجود دارد. از جمله داشتن انگشتری که اسم اعظم خداوند بر آن منقوش بوده است، داشتن آینه‌ای که جهان‌نما بوده است، داشتن قالبی‌جه‌ای که بر آن می‌نشسته است و باد آن را به هر سوئی می‌برده است، داشتن تختی از زر ناب، داشتن خوانی از زمرد و مرواید دارای سیصد پایه و به همسری داشتن دختر پادشاه شام (برای تفصیل بیشتر نک: خزائلی، «سلیمان»). در داستان سلیمان هدهد حضوری مؤثر دارد. از سرزمین سبا خبر مهمی برای سلیمان می‌آورد و نامه سلیمان را برای ملکه سبا (بلقیس) می‌برد (النمل، ۲۰). شباهت داستان جمشید<sup>۴۹</sup> و سلیمان باعث شده است وقایع مربوط به آنها از بسیاری جهات با یکدیگر آمیخته گردد و گاهی نام یکی بر دیگری اطلاق شود (خزائلی، «سلیمان»):

— سلیمان وار مُهر حسبی‌الله	— مرا بر خاتم دل شد مبین (۳۱۸)
— بگریم تا مرا بینی سلیمان نگین رفته	— بخندی تا ز یاقوتت سلیمان را نگین خیزد (۶۰۰)
— خوردی دریغ من که اسیرم به دست چرخ	— آری به دست دیو دریغ نگین‌خوری (۹۳۴)
— گر در زمین شام سلیمان دیو بند	— بلقیس را ز شهر سبا کرد خواستار
— هم شاه ما ز قدر سلیمان عالم است	— هم بانوان ز مرتبه بلقیس روزگار <sup>۵۰</sup> (۱۷۷)
— آفتاب از غرب گفتی باز گشت از بهر حاج	— چون نماز دیگری بهر سلیمان دیده‌اند (۹۳)
— شبانگه آفتاب آوردی از چرخ	— مرا عشق سلیمان تازه کردی (۶۷۶)
— چون رنجه شد به پرسش من رنج شد ز تن	— گفتی که جم در آمد و دیو لعین گریخت (۸۲۴)
— یک چند چون سلیمان ماهی گرفت و اکنون	— چون موسی از شبانی هستش بره مسخر <sup>۵۱</sup> (۱۹۱)
— سلیمان است این همت به ملک خاص درویشی	— که کوس رب هبلی <sup>۵۲</sup> می‌زنند از پیش (۲۱۰)
— مرغ تو خاقانی است داعی صبح وصال	— منطق مرغان شناس شاه سلیمان رکاب (۴۶)
— چند چون هدهد تهدد بینی و رنج و عذاب	— تو برای رهنمای ملک پیک رایگان <sup>۵۳</sup> (۳۲۵)

۴۹- از پادشاهان پیشدادی، برای شرح احوال او نک: یاحقی، «جمشید».

۵۰- بیت در مدح صفوة‌الدین، بانوی شروانشاه است؛ نک: دیوان، ۱۷۶.

۵۱- بیت در توصیف خورشید است.

۵۲- رهب لی برگرفته از آیه ۳۵ سوره ص است؛ قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ هَبْ لِي مَلَكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ؛ (سلیمان) گفت: پروردگارا مرا بیاور و به من ملکی عطاکن که پس از من سزاوار هیچ‌کس نباشد. بی‌گمان تو بسیار بخشنده‌ای.

۵۳- اشاره دارد به آیات ۲۰ و ۲۱ سوره النمل: وَ تَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذِيعَنَّهُ أَوْ لِيَأْتِنِي رَسُولٌ مِّنْ رَبِّكَ؛ و (سلیمان) از پرندگان جویا شد. پس گفت: مرا چه می‌شود هدهد را نمی‌بینم یا از غائبان است. بی‌گمان سخت عذابش می‌کنم یا بی‌گمان او را سر می‌برم مگر آنکه حجتی روشن برابم آورد.

اصل این نام عبری است از ریشه «یشوع» به معنی نجات‌دهنده و با نام «یوشع» و «یسع»<sup>۵۴</sup> قرابت دارد (خزائلی، «عیسی») و در قرآن ۲۵ مرتبه ذکر شده است.<sup>۵۵</sup> کلمه‌الله<sup>۵۶</sup>، روح‌الله<sup>۵۷</sup> و مسیح<sup>۵۸</sup> نام‌های دیگری است که در قرآن به عیسی اطلاق شده است. علاوه بر آن مسیحا و ذوالنخله نیز نام‌هایی است که در منابع دینی عیسی را بدان خوانده‌اند (یاحقی، «عیسی بن مریم»). تولد عیسی به اراده الهی بدون پدر از مریم باکره بوده است (آل عمران، ۴۵-۴۷؛ مریم، ۱۶-۲۶) و معجزات او شامل سخن گفتن در گهواره (آل عمران، ۴۶؛ مریم، ۲۹-۳۳)، شفادادن کور مادرزاد و بیمار مبتلا به برص، زنده کردن مرده، خبر دادن از آنچه مردم می‌خوردند و در خانه‌هایشان ذخیره می‌کردند، دمیدن به پرنده‌ای گلین و زنده شدن آن به اذن خداوند (آل عمران، ۴۹؛ المائده، ۱۱۰) و گسترده شدن خوانی آسمانی به درخواست حواریون و دعای عیسی (المائده، ۱۱۲ و ۱۱۴)، در متون فارسی جلوه‌گر است.

علاوه بر آن در کتب تفاسیر و قصص قرآن، ویژگی‌های دیگری نیز بدو منسوب است؛ رنگریزی<sup>۵۹</sup>، به صلیب کشیده شدن<sup>۶۰</sup>، رجعت در آخرالزمان<sup>۶۱</sup> و مقابله با دجال و به همراه داشتن سوزنی از اموال دنیا به هنگام عروج به آسمان و به همین دلیل توقف در آسمان چهارم و همسایگی با خورشید<sup>۶۲</sup>، از این ویژگی‌هاست:

- عیسی آنک پیش کعبه بسته چون چادری کان دست ریس دخت عمران آمده
- کعبه را از خاصیت پنداشته عود الصلیب کز دم ابن‌الله او را ام صبیان آمده<sup>۶۳</sup> (۳۷۰)
- صیت او چون خضر و بختش چون مسیح این زمین گرد آن فلک پیمای باد (۱۱۰)

۵۴- از یسع در آیات ۸۶ سوره الانعام و ۴۸ سوره ص نام برده شده است

۵۵- نخستین آن البقره، ۸۷ و آخرین آن الصف، ۱۴.

۵۶- این ترکیب بدین صورت در قرآن به کار نرفته است. بلکه به صورت «کلمه من الله» (آل عمران، ۳۹)، «کلمه منه» (همان، ۴۵) و «کلمته» (النساء، ۱۷۱) آمده است.

۵۷- در قرآن به صورت «روح منه» (النساء، ۱۷۱) آمده است.

۵۸- در قرآن یازده بار از عیسی به مسیح تعبیر شده است؛ آل عمران، ۴۵؛ النساء، ۱۵۷، ۱۷۱، ۱۷۲؛ المائده، ۱۷ (دوبار)، ۷۵؛ التوبه، ۳۰ و ۳۱؛ برای اطلاع از معنای لغوی و وجه تسمیه مسیح بنگرید: فیروزآبادی، «مسیح»؛ ابن منظور، «مسیح».

۵۹- مریم (س) عیسی (ع) را در کودکی مدتی به رنگریزی فرستاد تا آن حرفه را یاد گیرد. عیسی در آنجا لباس‌ها را در یک خم می‌ریخت و به اعجاز، آنها را به رنگ‌هایی که می‌خواست در می‌آورد؛ نک: جرجانی، ۵۴/۲.

۶۰- قرآن کشته شدن و به صلیب کشیده شدن عیسی را نفی می‌کند و می‌فرماید خداوند او را به جانب خویش فراخواند؛ نک: النساء، ۱۵۷.

۶۱- در قرآن به این مسأله اشاره‌ای نشده است؛ اما در احادیث خصوصاً شیعی به رجعت عیسی در آخر الزمان و اقتدا به حضرت قائم در نماز تصریح شده است؛ نک: خزائلی، ۴۷۲.

۶۲- به اعتقاد مسلمانان عیسی (ع) در پایان کار خود، به اراده خداوند به آسمان عروج کرد و چون از اسباب دنیوی سوزنی همراه داشت، از آسمان چهارم که فلک خورشید است، بالاتر رفت و در همانجا مقیم شد؛ برای تفصیل بیشتر نک: سوزآبادی، ۵۰۴/۱.

۶۳- عیسی بر اثر سخن مسیحیان که او را ابن‌الله خواندند، دچار بیماری صرع (ام‌الصیبان) شده است و کعبه را عودالصلیب (چوب نوعی درخت که برای دفع صرع در گردن می‌آویختند) پنداشته است؛ برای توضیح بیشتر نک: کزازی، همان، ۵۷۱ و ۵۷۲.

- نه عیسی صفت زین خرابیات غم  
- نتیجه دختر طبعم چو عیسی است  
- گفتمی شب مریم است یکشبه ماهش مسیح  
- صیح شد مریم آفتاب مسیح  
- به من نامشفقند آباء علوی  
- فاقه پروردان چو پاکان حواری روزه‌دار  
- دردی که مرا داد چلیپای دو زلفش  
- از من گریخت حادثه زاقبال او چنانک  
- چو مریم سرفکنده ریزم از طعن  
- سر برکشد کرم چو کف شه مسیح‌وار  
- عیسی عهدی که از تو قالب ملکوت  
- ملک الموت مال و عیسی حال  
- سروری داند آن که قالب جود  
- فرسوده‌تر ز سوزن عیسی تن من است  
- کشتی ما در گذشتن خواست از گیتی ولیک  
- مرا از اختر دانش چه حاصل  
- چه راحت مرغ عیسی را ز عیسی  
- گوهر می آتش است ورد خلیش بخوان  
- چون عاشق بوسه زن لب خم  
- هم جان که ز خم ستد قینه  
- نالان چو کیوتری که از خلق  
- گویی که مسیح مرغ گل ساخت  
- در ایوان شمس‌الضحی می‌گریزم (۲۹۰)  
- که بر پاکی مادر هست گویا (۲۴)  
- هست مسیحش گوا نیست به کارش قسم (۲۶۱)  
- قطره ژاله اشک مریم صیح (۴۶۵)  
- چو عیسی زان ابا کردم ز آبا (۲۴)  
- کعبه همچون خوان عیسی عید ایشان آمده (۳۶۹)  
- آن را ز مسیح لبش امید دوا بود (۶۱۲)  
- علت ز باد عیسی گردون‌نشین گریخت (۸۲۴)  
- سرشکی چون دم عیسی مصفا (۲۴)  
- بر قالب کرم دم احیا برافکنند (۱۳۸)  
- چون تن عازر به یک قیام برآمد (۱۴۶)  
- بذل بسیار و حرص اندک تو است (۴۷۱)  
- کند احیا چو عیسی مریم (۹۰۹)  
- باریکتر ز رشته مریم لبان او (۶۵۴)  
- هفته‌ای هم سوزن عیسی ش‌لنگر ساختیم (۶۳۰)  
- که من تاریکم او رخسند اجزا  
- که همسایه است با خورشید عنذرا (۲۴)  
- مرغ صراحی گل است باد مسیحش بدم (۲۵۹)  
- در حلق قینه جان فرو ریخت  
- در باطیه جان‌کنان فرو ریخت  
- خون در لب بچگان فرو ریخت  
- وز دم به برش روان فرو ریخت (۵۰۷)

## فرعون

نام فرعون هفتاد و دو بار در قرآن مجید آمده است.<sup>۶۴</sup> در قاموس کتاب مقدس آمده است: «بعضی را گمان چنان است که لفظ فرعون مشتق از دو حرف است؛ یعنی «فآه» که به منزله الف و لام تعریف است و «رآ» که به معنی آفتاب است. بعضی دیگر گویند که از «ادرو» که لفظی قبطی و به معنای پادشاه است، مشتق شده است ولی سایر مدققین برآنند که لفظ

۶۴- نخستین آن البقره، ۴۹ و آخرین آن الفجر، ۱۰.

فرعون یعنی خانه بزرگ. «هاکس، «فرعون» جفری معتقد است این نام نه از عبری بلکه از سریانی به عربی راه یافته است (جفری، «فرعون»). فرعون لقب پادشاهان قدیم مصر است. پیش از فتح مصر به دست کمبوجیه پادشاه ایران، ۲۶ سلسله از پادشاهان بر مصر حکومت کردند که هر یک از افراد آن را فرعون و مجموع آنان را فراعنه نامیده‌اند (خزائلی، «فرعون»). اما فرعونی که در قرآن مذکور است در تمام موارد فرعون زمان حضرت موسی است که از نظر تاریخی بر رامسس دوم، دومین نفر از سلسله نوزدهم فراعنه مصر معروف به «فرعون تسخیر» منطبق است و در منابع نام او را «ولید بن مصعب» نوشته‌اند (یاحقی، «فرعون»).

این فرعون همسری به نام آسیه و وزیری به نام هامان داشته است. به همسر او بدون ذکر نام در دو آیه به خاطر ایمانش با احترام اشاره شده است (القصص، ۹ و التحريم، ۱۱) و از هامان در شش آیه نام برده شده است و به تبهکاری او در زمین و هلاکت و غرق شدنش همراه با فرعون تصریح شده است (القصص، ۶، ۸ و ۳۸؛ العنكبوت، ۳۹، و الغافر، ۲۴ و ۳۶):

- خرد بر راه طبع آید که مهد قس موسی را
- همه فرعون و گرگ پیشه شدند
- خصم فرعونی ار به کینه شاه
- ید بیضای شاه موسی وار
- به قمع کردن فرعون فتنه موسی وار
- گذر بر خیل فرعون است و ناچار است از (۲۱۰)
- من عصا و شبان نمی یابیم (۲۹۲)
- آلت سحر بی مراندازد
- ازدهای فسونگر اندازد (۱۲۶)
- قلم در آن ید بیضاش مار می سازد (۸۷۵)

## قارون

از قارون چهار بار در قرآن یاد شده است (القصص، ۷۶ و ۷۹؛ العنكبوت، ۳۹؛ الغافر، ۲۴). او همان «قورح» کتاب مقدس است (EI<sup>2</sup>، «قارون»؛ هاکس، «قورح»)<sup>۶۵</sup>. از ثروتمندان افسانه‌ای و از گردنکشان بی‌ایمان بنی‌اسرائیل و پسرعم موسی (نسفی، ۷۴۵/۲؛ سوراآبادی، ۱۸۳۶/۳) که در میان جماعتی از بنی‌اسرائیل بر موسی و هارون شورید (هاکس، «قورح»). برای توضیح منشأ ثروت افسانه‌ای او و نظر به علم خاصی که ادعا می‌کرده است او را از آغازگران کیمیا دانسته‌اند (EI<sup>2</sup>, Ibid). گنج او از زر و سیم به اندازه‌ای بزرگ و فراوان بود که بیننده را به شگفتی می‌انداخت و توصیف آن در قرآن آمده است (قصص، ۷۶). سرانجام به نفرین موسی زمین شکافت و قارون و گنجش را فروبلعید (برای تفصیل قصه قارون نک: طبری، ۱۳۱۸/۵ تا ۱۳۲۰؛ سوراآبادی، ۳۰۶ تا ۳۰۹). قارون در فرهنگ اسلامی و به تبع آن در ادبیات فارسی سمبل کسانی است که در اندوختن مال افراط می‌ورزند و با داشتن ثروت بسیار که هیچگاه به دردشان نمی‌خورد، نابود می‌شوند (نک: سوراآبادی، همان، یا حقی، همان):

- رد خاقانم به خاکم کن که قارون غم ننگ شروانم به آیم ده که قانون شرم (۲۵۰)

## مریم

۶۵- بنگرید: مقاله قارون در EI<sup>2</sup>؛ هاکس، همان، زیر قورح.

مریم دختر عمران و مادر عیسی از سبط یهوذا و نسل داوود بوده است (هاکس، «زیر مریم»). در قرآن خواهرهارون خوانده شده است (مریم، ۱۹) و به نام پدرش عمران تصریح شده است (التحریم، ۱۲). اما از مادر او که در منابع اسلامی حنه یا حنانه نامیده شده است (خرمشاهی، «مریم»)، در قرآن ذکری نیست. نام مریم سی و چهار بار در قرآن آمده است و نوزدهمین سوره قرآن به نام اوست (برای تفصیل بیشتر درباره مریم بنگرید: خزائلی، «مریم»؛ خرمشاهی، همان). سرگذشت مریم در قرآن به تفصیل آمده است (آل عمران، ۴۵-۶۰؛ المائده، ۱۰۹-۱۲۰ و مریم، ۱۶-۳۵). مهم‌ترین رخداد زندگی او آبستنی و به دنیا آوردن کودک در عین بـا کـر ه بـودن ا سـت. عـلاوه بـر آن، و نـخـل خـرمـسـایـی که در زیر آن عیسی را به دنیا آورد (مریم، ۲۳-۲۵)، در متون شعر فارسی انعکاس یافته است:

- |  |   |
|--|---|
| - مریم بکر معانی را منم روح القدس                  | - عالم ذکر معالی را منم فرمانروا <sup>۶۶</sup> (۱۷) |
| - ز یک نفخه روح عدلش چو مریم                       | - عقیم زمان بکر نیسان نماید (۱۳۱)                   |
| - بر خار خشک خاطر آرد ترنگین                       | - بادی که بر وزد به نی عسکر سخاش (۲۳۳)              |
| - زان نخل <sup>۶۷</sup> خشک تازه شود کز نسیم قدس   | - چون مریم است حامله تن دختر سخاش (۲۳۳)             |
| - هر دم مرا به عیسی تازه است حامله                 | - زان هر دمی چون مریم عذرا بر آورم (۲۴۴)            |
| - مریم آبستن است لعل تو از بوسه باش                | - تا به خدایی شود عیسی تو متهم (۲۶۰)                |
| - چون مریم از عصمتکده رفته مسیحش آمده              | - نخل کهن زو نو شده وز نخل خرما ریخته (۳۸۱)         |
| - بریط چو عذرا <sup>۶۸</sup> مریمی آبستنی دارد همی | - وز درد زادن هر دمی با ناله زار آمده (۳۹۹)         |
| - شاخ چو مریم از صفت عیسی شش مه به بر              | - کرده به سان مریمش نفخه روح شوهری (۴۲۹)            |
| - خیک است شش پستان زنی رومی دلی زنگی تنی           | - مریم صفت آبستنی عیسی دهقان بین در او (۴۵۲)        |

۶۶- به آبستنی مریم که به صورت معجزه آسا به وساطت جبرئیل بوده است، در آیه ۱۷۱ سوره النساء و آیات ۱۷ تا ۲۱ سوره مریم اشاره شده است. نحوه باروری مریم را عموم مفسران از طریق دمیدن جبرئیل در آستین او گفته‌اند؛ بنگرید: طبری، ۹۸۰/۴. هر چند وجوه دیگری نیز برای آن گفته‌اند؛ در این باره بنگرید: میبیدی، ۲۹/۶ و ۳۰.

۶۷- درد زایمان مریم را به پای نخلی خشکیده کشاند. این نخل پس از به دنیا آمدن عیسی (ع) به اعجاز الهی خرمای تازه آورد تا مریم از آن بخورد و توش و توان رفته را باز یابد. از این نخل در آیه ۲۳ و ۲۵ سوره مریم یاد شده است.

۶۸- عذرا: عذراء، دوشیزه (دهخدا، «عذرا»); به دوشیزگی مریم در آیه ۲۰ سوره یوسف تصریح شده است؛ قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشْرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا (مریم) گفت: چگونه می‌شود مرا فرزندی باشد در حالی که هیچ بشری مرا لمس نکرده است و من بدکاره نیستم؟

- جریبل وار باد معانی به فرّ او  
- صبیح شد مریم آفتاب مسیح  
- نتیجه دختر طبعم چو عیسی است  
- گفتی شب مریم است یک شبه ماهش مسیح  
- مریم دوشیزه باغ نخل رطب بید بن  
- خاطر خاقانی و مریم یکی است  
- حجت معصومی مریم بس است  
- خاطر مریمی است حامل بکر  
- فرسوده تر ز سوزن عیسی تن من است  
- روزه کردم نذر چون مریم<sup>۷۱</sup> که هم مریم صفاست  
- زیان بسته به مدح محمد آرد نطق  
- سخن بر بکر طبع من گواه است  
- من نخلم و تو مریم من عازم تو عیسی  
- نی نی که با غم است مرا انس لاجرم  
- مریم طبعش نکاح یوسف وصف تو بست
- در آستین مریم خاطر دمیده‌ام (۶۴۷)  
قطره زاله اشک<sup>۶۹</sup> مریم صبح (۳۶۵)  
که برپای مادر هست گویا (۲۴)  
هست مسیحش گوا نیست به کارش قسم (۲۶۱)  
عیسی یک روزه گل مهد طرب گلستان (۳۳۱)  
وین جهلا جمله یهودی گمان  
عیسی یک روزه گه امتحان (۳۴۳)  
که دمیش از صفا فرستادی (۹۲۳)  
باریکتر ز رشته مریم<sup>۷۰</sup> لبان اوست (۵۶۴)  
خاطر روح القدس پیوند عیسی زای من (۳۲۳)  
که نخل خشک پی مریم آورد خرما (۱۳)  
چو بر اعجاز مریم نخل خرما (۲۴)  
نخل از تو گشت تازه جان از تو یافت عازر (۱۸۷)  
مریم صفت بهار به بهمن آوردم (۲۴۴)  
مریمی با حسن یوسف نی چو یوسف کم بها (۲۳)

#### موسی

پسر عمران از مادری به نام «یوکابد» یا «یوکبید» (نجفی خمینی، ۸۸/۱۸؛ خرمشاهی، «موسی») و ملقب به کلیم الله<sup>۷۲</sup> از پیامبران الواعزم که ظهورش را بین قرون ۱۵ تا ۱۳ پیش از میلاد بین قوم بنی اسرائیل نوشته‌اند (خزائلی، «موسی»). نام او ۱۳۶ بار در قرآن ذکر<sup>۷۳</sup> و در بیست و پنج سوره از قرآن درباره او سخن گفته شده است<sup>۷۴</sup>. وقایع زندگی او بیش از دیگر

۶۹- از اشک مریم در قرآن ذکری نیست فقط در آیه ۲۳ سوره مریم به ناراحتی و نگرانی شدید او از به دنیا آوردن فرزندش اشاره شده است: فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَىٰ جِذْعِ النَّخْلِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتَّ قَبْلَ هَذَا وَ كُنْتُ نَسِيًّا مِّنْهُمْ؛ پس درد زایمان او را به پای نخلی کشاند. گفت: ای کاش پیش از این مرده بودم و کاملاً فراموش شده بودم.

۷۰- تعبیر رشته مریم بر گرفته از آن است که ظاهراً پیشه او خیاطی بوده است؛ بنگرید: مینورسکی، ۵۵.

۷۱- برگرفته از آیه ۲۶ سوره مریم: فَإِذَا تَرَيْنَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَسِيتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أَكَلِمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا؛ پس اگر کسی را دیدی بگو بی گمان من برای خداوند روزه نذر کرده‌ام و امروز هرگز با انسانی سخن نخواهم گفت.

۷۲- برگرفته از آیاتی که در آن به سخن گفتن خداوند با موسی اشاره شده است؛ بنگرید، النساء ۱۶۴؛ الاعراف، ۱۴۳.

۷۳- نخستین آن البقره، ۵۱ و آخرین آن اعلیٰ، ۱۹.



پیامبران در قرآن یاد شده است؛ زیرا یهود عربستان جمعیت زیادی را تشکیل می‌دادند و بزرگترین ملت موحد به شمار می‌آمدند (خزائلی، همان). درباره ریشه نام او اختلاف است. برخی آن را مصری و عده‌ای عربی می‌دانند، اما عموماً آن را عبری و از «مو» به معنی آب و «سا» به معنی درخت دانسته‌اند و گفته‌اند چون از میان آب و درخت گرفته شده است، بدین نام او را خوانده‌اند (جوالبقی، معرب؛ فیروزآبادی، قاموس، «موسی»؛ ابن منظور، «موسی»). اهم وقایع زندگی او که در قرآن آمده است عبارت است از: رهاشدن در رود نیل به هنگام طفلی (القصص؛ ۱۳)، گرفته شدن از آب به وسیله آسیه همسر فرعون و پرورش یافتن در خانه فرعون (طه، ۳۹؛ القصص، ۹)، کشتن یک نفر قبطی به ضرب مشت در جوانی (طه، ۴۰؛ شعراء، ۱۹ و ۲۰؛ القصص، ۱۵، ۱۹، ۳۰، ۳۳)، گریختن از مصر به مدین و داماد شعیب شدن و به کار شبانی پرداختن برای او به مدت ۱۰ سال (القصص، ۲۳ و ۲۹)، بازگشت به مصر همراه همسرش صفورا و گرفتار سرما شدن در وادی طور یا ایمن و دیدن نور تجلی الهی در درخت و مبعوث به رسالت شدن (همان، ۳۰ و ۳۱)، دعوت فرعون به توحید با همراهی برادرش هارون (طه، ۲۴ و ۴۳)، اظهار معجزاتی چند در اثبات حقانیت دعوتش از جمله بدل کردن عصای خود به اژدهایی مهیب (ثعبان) (الاعراف، ۱۰۷، ۱۱۷؛ الشعراء، ۳۲ و ۴۵؛ النمل، ۱۰؛ القصص، ۳۱) و بردن دست در گریبان و خارج کردن آن در حالیکه نوری ساطع از آن می‌تابید (ید بیضاء) (الاعراف، ۱۰۸؛ طه ۲۲؛ الشعراء ۳۳؛ النمل ۱۲؛ القصص، ۳۲)، معارضه با ساحران فرعون که به شکست آنان و ایمان آوردنشان انجامید (الاعراف، ۱۱۹-۱۲۲)، مخالفت فرعون با خروج بنی اسرائیل به همراه موسی از مصر و نازل شدن بلاهای دهگانه بر مصریان<sup>۷۵</sup>، خروج از مصر و عبور از نیل و غرق شدن فرعون و لشکریانش در نیل (الاعراف، ۱۳۵-۱۳۷)، درخواست بنی اسرائیل از موسی برای «من» و «سلوی» (البقره، ۵۷؛ طه، ۸۰؛ الاعراف، ۱۶۰) و سپس سیر و عدس و پیاز و خیار و تره (البقره، ۶۱)، رفتن موسی به میقات برای مدت چهل شب و گرفتن فرمان‌های ده‌گانه از خداوند و طلب دیدار خداوند و پاسخ رد شنیدن و تجلی خداوند بر کوه و بی‌هوش شدن او (الاعراف، ۱۴۲-۱۴۳)، دعوت سامری از بنی اسرائیل برای پرستیدن گوساله زرینی که ساخته بود در مدت غیبت موسی و روی آوردن آنان به پرستیدن گوساله سامری (البقره، ۵۱ و ۵۴ و ۹۲؛ النساء ۱۵۳)، بیرون آمدن دوازده چشمه از سنگ برای سیراب کردن طوایف دوازده‌گانه بنی اسرائیل بر اثر آنکه موسی عصای خود را بر سنگ زد (البقره، ۶۰)، سرگردانی در تیه به مدت چهل سال (البقره، ۵۷؛ الاعراف، ۱۶۰؛ طه، ۸۰). از دیگر وقایع زندگی موسی که مفسران آیه ۶۵ سوره کهف را ناظر بدان می‌دانند، همراهی و همسفری او با خضر است. هرچند عده‌ای آن را مربوط به موسی عمران ندانسته‌اند بلکه آن را به شخصی با نام «موسی بن میشی» یا «موسی بن منسی بن یوسف» نسبت داده‌اند (یا حقی، همان، زیر موسی):

---

۷۴- بیشترین بخش از حکایات زندگی و پیامبری او در سوره‌های اعراف، ۱۰۳-۱۷۲؛ یونس؛ ۷۵-۹۵؛ کهف، ۶۰-۸۲؛ طه، ۱۰۱-۱۰۹؛ الشعراء، ۱۰-۶۸؛ القصص، ۳-۴۳؛ الدخان، ۱۷-۳۳؛ النازعات، ۱۵-۲۶ و پیوسته‌ترین حکایت او در سوره‌های القصص و طه آمده است.  
 ۷۵- اعراف، ۱۳۴؛ این بلاها عبارت است از: تبدیل آب نیل به خون، وزغ، پشه و مگس، وبا، دمل، سرما، تگرگ، ملخ، تاریکی، قتل اول زادگان مصریان؛ بنگرید: هاکس، «بلا».

- آن می و میدان زرین بین که پنداری به هم  
- در تو کجا رسد خصم چون موسی اندر آتش  
- نار کلیم و چشمه خضر است کلک من  
- دل ز هوش رفت چون موسی<sup>۷۷</sup> و جان پیچید چون ثعبان  
- من یافتم ندای انا الله کلیم وار  
- خرد نایمن است از طبع از آن حرزش کنم حیرت  
- دل به خدمت ساده چون گور غریبان بردهام  
- در حال به گوش هوش من گفت  
- کای مادر موسی معانی  
- خرد بر راه طبع آید که مهد نفس موسی را  
- ببین که کوکبه عمر خضروار گذشت  
- سه ماهه سفر هست چل ساله رنج  
- دل ز هوش رفت چون موسی و جان پیچید چون ثعبان<sup>۸۰</sup>  
- رواست گر ید بیضای<sup>۸۱</sup> موسوی است دوات  
- خارا چو مار برکشم و پس به یک عصا<sup>۸۲</sup>  
آتش موسی<sup>۷۶</sup> و گاو سامری در ساختند (۱۱۱)  
کز دور حاصلی نی جز برق و اشتعالش (۲۳۰)  
شب شمع از آن فروزی روز آب از این خوری (۹۳۴)  
که مرد آن موسوی دستی که کلکش کرد ثعبانی (۴۱۵)  
تا نار دیدم از شجر اخضر سخاش (۲۳۴)  
چو موسی زنده در تابوت از آن دارم به (۲۱۰)  
همچو موسی زنده در تابوت زان آوردهام (۲۵۷)  
وصف تو که با ضمیر شد ضم،  
فارغ شو و فاقذیفه فی الیم<sup>۷۸</sup> (۲۷۸)  
گذر بر خیل فرعون است و ناچار است از ایشانش (۲۱۰)  
تو بازمانده چو موسی به تیه<sup>۷۹</sup> خوف و (۷)  
که از تیه موسی برون آمدیم (۷۴۱)  
که مرد آن موسوی دستی که کلکش کرد ثعبانی (۴۱۵)  
که خامه نیز به ثعبان درفشان ماند (۸۵۷)  
ده چشمه<sup>۸۳</sup> چون کلیم ز خارا برآورم (۲۴۵)

۷۶- برگرفته از آیه ۲۹ سوره القصص: اِنِّیْ اَنْتُمْ نَارًا لَعَلِّیْ اَتِیْکُمْ مِنْهَا بِخَبْرٍ اَوْ جَدُوْهِ مِنْ النَّارِ لَعَلَّکُمْ تَصْطَلُوْنَ؛ همانا من آتشی دیدم. باشد که خبری از آن یا باره‌ای آتش برایتان بیاورم باشد که شما گرم شوید.

۷۷- برگرفته از آیه ۱۴۳ سوره الاعراف: وَ لَمَّا جَاءَ مُوسٰی لِمِیْقَاتِنَا وَ کَلِمَةُ رَبِّهِ قَالَ رَبِّیْ اُرْنِیْ اَنْظُرْ اِلَیْکَ قَالَ لَنْ تَرَانِیْ وَ لٰکِنْ اَنْظُرْ اِلَی الْجَبَلِ فَاِنْ اَسْتَقَرَّتْ مَکَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِیْ فَلَمَّا تَجَلَّی رَبُّهُ لِّلْجَبَلِ جَعَلَهُ دُکَّآ وَ خَرَّ مُوسٰی صَعِقًا ﴿۱۴۳﴾؛ چون موسی به میقات آمد و پروردگارش با او سخن گفت (موسی) گفت: ای پروردگار من! خود را به من بنما تا به تو بنگرم (خداوند) گفت: هرگز مرا نخواهی دید اما به کوه بنگر پس اگر بر سر جایش قرار گرفت، آنگاه مرا خواهی دید. پس هنگامی که پروردگار موسی بر کوه جلوه کرد آن را ریزریز ساخت و موسی بیهوش بر زمین افتاد.

۷۸- برگرفته از آیه ۳۹ سوره طه: اَنْ اَقْذِفِیْهِ فِی التَّابُوتِ فَاقْذِفِیْهِ فِی الْیَمِّ؛ (خداوند خطاب به مادر موسی فرمود): او را در صندوق بگذار سپس در دریا انداز؛ به این ماجرا در آیه هفت سوره قصص نیز اشاره شده است.

۷۹- برگرفته از آیه ۲۶ سوره مائده: قَالَ فَاِنَّهَا مُحْرَمَةٌ عَلَیْهِمْ اَرْبَعِیْنَ سَنَةً یَّتِیْهُوْنَ فِی الْاَرْضِ؛ (خداوند به موسی) فرمود: آن (سرزمین مقدسی که در آیه ۲۰. همین سوره مذکور است) چهل سال بر ایشان (بنی اسرائیل) حرام شد (و) آنان در بیابان سرگردان می‌شوند؛ برای تفصیل ماجرای سرگردانی موسی و قومش در تیه بنگرید: ابوالفتوح ۳۱۹/۶ - ۳۳۳.

۸۰- ثعبان در لغت نوعی از مارهای طویل است و به بز نر و ماده نیز اطلاق می‌شود (اقرب‌الموارد). در دو موضع از قرآن این کلمه آمده است؛ الاعراف، ۱۰۷ و الشعراء، ۳۲ و در هر دو موضع به صورت «فَأَلْفَى عَصَاً فَاِذَا هِیْ تُعْبَانٌ مُّبِیْنٌ»؛ (موسی) عصایش را افکند پس ناگهان به ماری آشکار بدل شد.

۸۱- ید بیضاء از معجزات حضرت موسی بوده است. بدان‌گونه که ایشان دست در گریبان می‌برد و چون بیرون می‌آورد، نوری از آن آشکار می‌شد که عالم را روشن می‌داشت و چون باز پس می‌برد، آن نور برطرف می‌شد. از این معجزه در الاعراف، ۱۰۸؛ طه، ۲۳؛ الشعراء، ۳۳؛ النمل، ۱۲ و القصص، ۳۲ یاد شده است.

۸۲- از عصای موسی هفت بار در قرآن نام برده شده است (الاعراف، ۱۰۷ و ۱۱۸؛ طه، ۱۸؛ الشعراء، ۳۲ و ۴۵؛ النمل، ۱۰؛ القصص، ۳۱). این عصا را شعیب به موسی داد تا با آن گوسفندان او را به چرا ببرد (نک: طبری، ۱۲۸۱). در اساطیر دینی آمده است که اصل آن از بهشت بوده است و فرشته‌ای به صورت آدمی آن را

- گر گشاد از دل سنگی ده و دو چشمه کلیم من بسی معجز از این سان به خراسان یابم
- از ده انگشت و دو نوک قلم صدر امام ده و دو چشمه حیوان به خراسان یابم (۲۹۸)
- یک چند چون سلیمان ماهی گرفت و اکنون چون موسی از شبانی هستش بره مسخر<sup>۸۴</sup> (۱۹۱)
- ضمیر من امیر آب حیوان زبان من شبان واد ایمن<sup>۸۵</sup> (۳۱۹)
- خصم فرعونى ار به کینه شاه آلت سحر بی مر اندازد
- ید بیضای شاه موسی وار ازدهای فسوونگر اندازد (۱۲۶)
- صوفیان رکه پر آب زندگانی چون خضر همچو موسی در عصاشان جان ثعبان آمده (۳۶۹)
- گرگ ظلم از عدل او ترسان چو مار از چوب از آنک عدل او ماری ز چوب هر شبان انگبخته (۳۹۶)
- به قمع کردن فرعون بدعه موسی وار قلم در آن ید بیضاش مار می سازد (۸۵۷)
- پهر کلیم دست بر این ابر طور فش<sup>۸۶</sup> با فال عید و نور انا الله رهبرش (۲۲۵)
- از تیغ نورافزای تو وز رخس صور آوای تو بر گرز طور آسای تو نور تجلی ریخته (۳۸۰)
- در آن مسد که چون طور است ثعبان کلک و بیضا کف کلیمی بین چو خضر آزاد عزالدین بو عمران (۹۱۴)
- خاقانی مسیح دمم پس به تیغ نطق همچون کلیم رخنه الکن<sup>۸۷</sup> در آورم (۲۴۲)

## نمرود

به کسر اول کلمه‌ای است عبری به معنی قوی (هاکس، «نمرود»). شکارچی ماهری بوده است و بابل را تأسیس کرده

از بهشت آورده و به شعب داده بود (همو، ۳۵۶). برخی این عصا را از چوب درخت مورد (میبدی، ۱۰۶/۶) و برخی دیگر از چوب درخت عوسج دانسته‌اند (طیرسی، ۱۵/۷؛ سیوطی، الدر المنثور، ۱۰۶/۳) و برای آن تا هزار خاصیت عجیب نوشته‌اند (نک: سوارآبادی، ۱۵۱۳/۳).

۸۳- بنی اسرائیل به هنگام سرگردانی در تیه از موسی آب خواستند و چون موسی به درگاه خداوند دعا کرد، خطاب آمد عصایت را بر سنگ زن، چون چنین کرد از سنگ دوازده چشمه (به تعداد اسباط بنی اسرائیل) پدید آمد. از این ماجرا در آیه ۶۰ سوره بقره یاد شده است؛ برای تفصیل بیشتر نک: ابوالفتوح، ۲۰۶/۱۲ و ۲۰۵. ۸۴- بیت در توصیف خورشید است.

۸۵- برگرفته از آیه ۳۰ سوره القصص: فَلَمَّا أَتَيْهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ؛ پس چون (موسی) به آن (آتش) رسید از جانب راست ندا داده شد.

۸۶- بحر استعاره از ممدوح و ابر استعاره از اسب ممدوح است؛ طور سینا یا طور یا کوه سینا کوهی است معروف در قسمت جنوبی شبه جزیره سینا که امروز جبل موسی نامیده می‌شود. از این کوه در سوره البقره، ۶۳ و ۹۳؛ النساء، ۱۵۴؛ مریم، ۵۲؛ طه، ۸۰؛ مؤمنون، ۲۰؛ القصص، ۲۹ و ۴۶؛ طور، ۱ و تین، ۲ نام برده شده است. احکام عشره در این کوه بر موسی نازل شد (طه، ۱۲ و التازعات، ۱۶) و موسی قبل از آن که برای هدایت فرعون مأمور شود در آنجا ندای الهی را شنید (القصص، ۳۰). این کوه میقات‌گاه موسی و خداوند بود و خداوند در پاسخ به تقاضای موسی برای دیدن او، بر این کوه تجلی کرد و موجب از هم پاشیدن آن شد (الاعراف، ۱۴۳)؛ برای اطلاع بیشتر درباره طور بنگرید: ابوالفتوح، ۳۷۴/۸ - ۳۷۸.

۸۷- به لکننت زبان داشتن موسی در قرآن تصریح نشده است. مفسران آیه ۲۷ سوره طه را که در آن موسی از خدا می‌خواهد عقده زبانش را بگشاید (وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي) مؤید لکننت زبان داشتن او می‌دانند. در کتب قصص قرآن نقل است که موسی در کودکی آنگاه که از جانب فرعون با آتش و سنجد آزموده شد و با دخالت جبرئیل آتش به دهان برد، در زبانش لکننتی پدید آمد تا خداوند دعایش را اجابت کرد و آن لکننت را از بین برد؛ بنگرید: نیشابوری، ۴۸.

است. به همین دلیل سرزمین بابل مدت‌ها «زمین نمرود» خوانده می‌شد (مصاحب، «نمرود»). در قرآن کریم از او بدون ذکر نام یاد شده است و به عنوان کسی معرفی شده است که با حضرت ابراهیم درباره خداوند محاجه کرد (البقره، ۲۵۸). نمرود سرانجام دستور می‌دهد ابراهیم را با منجنیق به میان توده‌ای عظیم از آتش اندازند اما آتش به فرمان خداوند بر ابراهیم سرد و سلامت می‌شود (الانبیاء، ۶۸ و ۶۹؛ العنکبوت، ۲۴؛ صافات، ۹۷ و ۹۸)<sup>۸۸</sup>:

- پیش تیغش کآتش نمرود را ماند ز چرخ کرکسان پر بر سر خاک هوان افشانده‌اند (۱۱۰)
- شه خلیل اعجاز و هیجا آتش و گرد خلیل از بهار و گل نگارستان آزر ساختند (۱۱۵)
- گوهر می آتش است ورد خلیلش<sup>۸۹</sup> بخوان مرغ صراحی گل است باد مسیحش بدم (۲۵۹)
- مرا او بود هم نوح و هم ابراهیم و دیگرکس همه کنعان ناهلند یا نمرود کنعانی (۴۱۵)

## نوح

در عربی یا غیرعربی بودن آن اختلاف است. برخی آن را عربی و مصدر دانسته‌اند به معنی گریه و نوحه‌کردن (راغب، همان، زیر نوح) و برخی به غیر عربی بودن آن تصریح کرده‌اند (طریحی، «نوح»). به هر حال در لغت آن را به معنی راحت نوشته‌اند (هاکس، «نوح»؛ معین، «نوح»). در قرآن از نوح ۴۳ مرتبه نام برده شده است<sup>۹۰</sup> و هفتاد و یکمین سوره قرآن به نام اوست. بر اساس روایات اسلامی نوح از پیامبران اولوالعزم است و مفسران ذیل آیه ۳۵ سوره احقاف بدان تصریح کرده‌اند (بنگرید: طبرسی، ۱۴۳/۹؛ طباطبایی، ۲۱۸/۱۸). اما در منابع یهودی و تورات او را جزو انبیا ندانسته‌اند (هاکس، «نوح»). همسر نوح «والیه» نام داشته است و با نوح مخالفت می‌کرده و او را مجنون می‌خوانده است (خرمشاهی، «نوح»). نوح از او چهار فرزند داشت؛ سام، حام، یافث و کنعان (یا حقی، «نوح»)<sup>۹۱</sup> که از میان آنان فرزند اخیر ناهل بود و در آیه ۴۶ سوره هود بدو اشاره شده است.<sup>۹۲</sup> نوح نخستین پیامبری است که در زمان او عذاب نازل شد (خزائلی، «نوح») و آن طوفانی عالمگیر بود که بر اساس آیات ۴۰ سوره هود و ۲۷ سوره المؤمنون از تنور برجوشید<sup>۹۳</sup>. در این که تنور مذکور کجا بوده است، اختلاف است. برخی آن را در خانه پیرزنی در شام نوشته‌اند (اسفراینی، ۱۰۲۰/۳؛ طبرسی، ۲۴۷/۵). نوح سال‌ها قبل از طوفان به امر خداوند برای عبور از طوفان کشتی می‌ساخت (هود، ۳۷ و ۳۸؛ المؤمنون، ۲۷) و قبل از فراگیر شدن طوفان از

۸۸- برای تفصیل بیشتر درباره نمرود بنگرید: مهدوی، ۲۵۶ - ۲۵۸؛ مصاحب، «نمرود».

۸۹- در اخبار است که چون ابراهیم را در آتش افکندند گفت: *إِنْ رَمَيْتُونِي إِلَى النَّارِ فَقَدْ رَمَيْتُ قَلْبِي إِلَى الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ*؛ اگر مرا در آتش اندازید، من قلبم را به سوی خداوند قدرتمند درهم شکننده می‌اندازم و آمده است که گفت: *حَسْبِيَ رَبِّي فَرَدًا*؛ خداوند یکتا مرا بس است. خدای گفت: *يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَيَّ* ابراهیم؛ الانبیا، ۶۹؛ ای آتش بر ابراهیم سرد و سلامت شود؛ نک: سورآبادی، ۱۵۶۷/۳.

۹۰- نخستین آن آل‌عمران، ۳۳ و آخرین آن نوح، ۲۶.

۹۱- در منابع اسلامی کنعان را یام می‌نامند؛ بنگرید: خرمشاهی، «نوح».

۹۲- *قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ* (خداوند) گفت: ای نوح او (کنعان یا حام) از اهل تو نیست بی‌گمان او عمل ناصالح است؛ بنگرید: طبرسی، ۶۱/۱۲؛ ابوالفتوح، ۲۷۳/۱۰؛ اندلسی، ۱۵۷/۶.

۹۳- علاوه بر آن در آیه ۱۴ سوره العنکبوت نیز به طوفان نوح اشاره شده است.

هر جانوری جفتی برگرفت و به کشتی نشانند (المومنون، همان). سرانجام پس از فروکش کردن طوفان کشتی نوح بر کوه «جودی»<sup>۹۴</sup> نشست (هود، ۴۴). عمر نوح مثال دیرزیستن است. مدت رسالتش به تصریح قرآن نهصد و پنجاه سال بوده است (العنکبوت، ۱۴) و در تفاسیر مدت عمر او هزار و دویست یا هزار و چهارصد سال نوشته شده است (بنگرید: مهدوی، ۱۲۸):

- مراد دل چون تنور آتشین شد از آن طوفان همی بارم به دامن (۳۱۸)
- نی زال مداین کم از پیرزن کوفه نی حجره تنگ این کمتر ز تنور آن
- دانی چه مدائن را با کوفه برابر نه از سینه تنوری کن وز دیده طلب طوفان (۳۵۹)
- الوداع ای کعبه کاینک وقت هجران آمده دل تنوری گشته و زو دیده طوفان آمده (۳۷۱)
- کشتی ز صبر ساز که داری ز سوز و اشک دل چون تنور گشته و طوفان بر آمده (۵۳۶)
- گرز همام گفت که ما کوه جودی ایم نقرس گرفته باد ز زخم گران ما است (۸۰)
- کشتی سلجوقیان بر جودی عدل ایستاد تا صواعق بار طوفانش ز خنجر ساختند (۱۱۴)
- سر زانو دبستانی است چون کشتی نوح آن را که طوفان جوش درد اوست جودی گرد (۲۰۹)
- ملک تو کشتی است و چرخ نوح کهنسال کش ز شب و روز سام و حام بر آمد (۱۴۶)
- معصوم کی شوند ز طوفان لفظ من کز نوح عصمت الا فرزند و زن نبیند (۱۷۶)
- مرا او بود هم نوح و هم ابراهیم و دیگر کس همه کنعان ناهلند یا نمرود کنعانی (۴۱۵)
- غرق طوفان وحشتیم ایرا نوح ایام را پسر ما ایم (۴۸۴)
- در تنور آنجای طوفان دیده و اندر چشم و دل هم تنور غصه هم طوفان احزان دیده اند (۹۰)
- معصوم کی شوند ز طوفان لفظ من کز نوح عصمت الا فرزند و زن نبیند (۱۷۶)
- سر زانو دبستانی است چون کشتی نوح آن را که طوفان جوش درد اوست جودی گرد (۲۰۹)
- غرق طوفان وحشتیم ایرا نوح ایام را پسر ما ایم (۴۸۴)
- نور تو صحرا گرفت و اشک من دریا نمود موسی آتش باز دید و نوح طوفان تازه کرد (۵۷۷)
- از ریزش اشک خون کوفه شدی از طوفان روزی ز دل افروزی بغداد نخواهی شد (۷۶۸)
- ز ارجیش ز انعام صدر ریاست ز فرط حیا بر ملا می گریزم
- نه سیل است طوفان نوح است و یحک من از نوح طوفان سزا می گریزم (۹۰۵)
- ملک تو کشتی است و چرخ نوح کهنسال کش ز شب و روز سام و حام بر آمد (۱۴۶)

۹۴- جودی نام کوهی است که کشتی نوح پس از طوفان بر آن نشست و در آیه ۴۴ سوره هود مذکور است. راجع به محل کوه جودی نظریاتی است. برخی آن را در عربستان و یکی از دو کوه قلمرو قبیله طیّ می دانند و برخی آن را در مشرق دجله نزدیک موصل. برخی نیز جای آن را در جزیره الشام، آن سوی آمد و دیاربکر دانسته اند؛ (بنگرید: یاحقی، «جودی»). در قاموس کتاب مقدس محل فرود آمدن کشتی نوح بر بالای کوهی از کوه های آارات معرفی شده است؛ (نک: هاکس، «نوح»).

- غرق طوفان وحشتیم ایـرا
- غرق طوفان وحشتیم ایـرا
- نوح ایـام را پسر ما ییم (۴۸۴)
- ملک تو کشتی است و چرخ نوح کهنسال
- کش ز شب و روز سام و حام برآمد (۱۴۶)
- طوفان شود آشکار کز خون
- شمشیر تو سبیل ران بیـنم
- خنگ تو روان چو کشتی نوح
- در طوفان دمان بیـنم (۲۷۱)
- کشتی ز صبر ساز که داری ز سوز و اشک
- دل چون تنور گشته و طوفان برآمده (۵۳۶)
- چه رانی کشتی اندیشه بر خشک
- گرت سوزی است طوفان تازه گردان (۶۴۹)

### هاروت و ماروت

نام فرشته‌ای است که به همراه فرشته‌ای دیگر به نام «ماروت» به سبب خطاکاری انسان بر او خرده گرفتند و از خدای خواستند به آنان طبع آدمی دهد و به صورت آدمیان آنها را به زمین فرستد تا نشان دهند می‌توان گناه نکرد. خداوند پذیرفت و آنان را به هیأت آدمیان به زمین فرستاد و از انجام قتل، زنا و شراب‌خواری نهی کرد. آنان چون به زمین آمدند زنی به نام زهره که با شوهر خویش اختلاف داشت به آنان مراجعه کرد. آنان در هوس کامروایی از زهره، شوهرش را کشتند و با او مجلس شراب و زنا برپا کردند. زهره به کمک اسم اعظم که از هاروت و ماروت آموخته بود به آسمان رفت و خداوند او را به ستاره زهره که الهه عیش و طرب است مسخ کرد و هاروت و ماروت را بین عذاب دنیا و آخرت مخیر گرداند و آنها عذاب دنیا را برگزیدند. در کیفیت عذاب آن دو اختلاف است. برخی گفته‌اند آنها تا روز قیامت به موی سر آویخته‌اند و برخی گفته‌اند از کمر تا بند پای در قیرند و گفته‌اند به پا آویزانند و آنها را با تازیانه‌هایی از آهن می‌زنند. برخی نیز گفته‌اند آنان در چاهی سرنگون آویخته‌اند و زبان آنان از تشنگی بیرون است و میان آنان و آب چهار انگشت است و خداوند عذابشان را تشنگی قرار داده است (ابوالفتوح، ۸۳/۲) <sup>۹۵</sup>. به هاروت و ماروت در آیه ۱۰۲ سوره البقره اشاره شده است <sup>۹۶</sup>:

- به فروغ رخ زهره صفتت
- به فریب دل هاروت فنت (۵۶۸)
- یارب آن کوس چه هاروت فن زهره نواست
- که زیک پرده صد الحانش به عمدت شنوند (۱۰۱)
- مطرب به سحرکاری هاروت در سماع
- خجلت به روی زهره زهرا برافکند (۱۳۵)
- همدم هاروت و هم طبع زن بریط زنم
- افعی ضحاکم و ریم آهن آهنگریم (۲۴۹)
- زان زلف هاروتی نشان لرزاترم از زهره دان
- ای زهره را هاروت ساز زلف تو دروا داشته (۳۸۴)

### یحیی

۹۵- برای تفصیل بیشتر درباره هاروت و ماروت بنگرید: ابو الفتوح ۸۱-۸۳؛ مهدوی، ۱۶ و ۱۷؛ خزائلی، «هاروت و ماروت». باید توجه داشت این قبیل روایات از اسرائیلیات است و با عقاید اصیل اسلامی تناسب ندارد.

۹۶- وَمَا أَنْزَلَ عَلَى الْمَلَائِكِينَ بَابِلَ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ؛ و آنچه نازل شد بر دو فرشته (یعنی هاروت و ماروت) در بابل.

فرزند زکریا<sup>۹۷</sup> از مادری که در قرآن ذکری از او نیست اما برخی تفاسیر نام او را «ایشیا» نوشته‌اند (مهدوی، ۲۲۵؛ رواقی، ۲۷۹). در قرآن فقط قصه تولد یحیی مذکور است. بدین ترتیب که زکریا از خدا خواست فرزندی به او عطا کند. خداوند دعای او را اجابت کرد و وی را به تولد یحیی بشارت داد در حالی که زکریا در سن کهولت و همسرش نازا بود (مریم، ۱-۱۰). نزد مسیحیان یحیی پسر خاله عیسی و تعمیددهنده اوست وی عیسی را تعمید داد و چون اظهار نبوت کرد به او ایمان آورد (خزائلی، «یحیی»). درباره سرانجام او نوشته‌اند «هیروودیس» فرمانروای زمانه او که به یحیی نیز ارادت داشت، خواست با نوه خود «هیروودیا» ازدواج کند. یحیی او را منع کرد. هیروودیا دختر خود سالومه را برای او فرستاد تا هنگام اظهار علاقه از او سر یحیی را بخواهد. «سالومه» نیز از هیروودیس همین را خواست و او دستور داد در زندان سر یحیی را از تن جدا کردند (بنگرید: هاکس، «یحیی»). در قرآن به نبوت یحیی تصریح (آل عمران، ۳۴) و در پنج موضع از او نام برده شده است<sup>۹۸</sup>:

- عجوز جهان مادر یحیی آسا از او حامل تازه زهدان نماید (۱۳۱)
- یحیی صفات بود چو یاسین و خصم اوست من ینکیر المہیمین ان یحیی العظام (۳۰۳)
- وین عجوز خشک پستان بهر بیشی امتش مادر یحیی است گویی تازه زهدان آمده (۳۷۲)
- فعل دم عیسی گشت انفاس تو با عالم نور دل یحیی باد آثار تو عالم را (۵۰۴)

## یوسف

در لغت به معنی او (یهوه) خواهد افزود (هاکس، «یوسف»؛ خرمشاهی، «یوسف») در وجه تسمیه‌اش گفته‌اند مادرش بدان امید که خداوند (یهوه) پسر دیگری به او کرامت کند، فرزندش را یوسف نامید؛ (بنگرید: هاکس، همان). نام پسر یعقوب از مادری به نام راحیل (همان). از یوسف بیست و هفت بار در قرآن نام برده شده است<sup>۹۹</sup>. و داستانش با وصف «احسن القصص» در سوره یوسف آمده است (یوسف، ۳). ماجرای خواب دیدن او که یازده ستاره به همراه ماه و خورشید به او سجده کردند، حسادت برادرانش به او و انداختنش در چاه و بردن پیراهن دریده و خون آلودش نزد پدر که گرگ او را دریده است، بیرون کشیده شدنش به وسیله کاروانی، بردنش به مصر و فروختنش، خریده شدنش به وسیله عزیز مصر در پی اصرار همسرش زلیخا به بهایی اندک<sup>۱۰۰</sup>، دل باختگی زلیخا به او و فرا خواندنش به خود و امتناع یوسف از ارتکاب گناه، پاره شدن پیراهنش از پشت به هنگام فرار از زلیخا و خواهش او، زندانی شدن به مدت

۹۷- از زکریا در هفت موضع از قرآن نام برده شده است: آل عمران، ۳۷ (دو بار) و ۳۸؛ الانعام، ۸۵؛ مریم، ۲ و ۷؛ الانبیاء، ۸۹.

۹۸- آل عمران، ۳۹؛ الانعام، ۸۵؛ مریم، ۷ و ۱۲؛ الانبیاء، ۲۱.

۹۹- نخستین آن در سوره الانعام، آیه ۸۴ و آخرین آن فاطر، ۳۴.

۱۰۰- ابن عباس و ابن مسعود و سدی قیمت یوسف را بیست درهم روایت کرده‌اند و همین میزان از امام سجاده (ع) نیز روایت شده است و براساس روایتی از امام صادق (ع) قیمت او هجده درهم بوده است. دیگران بیست و دو درهم نیز روایت کرده‌اند؛ (نک: طبرسی، ۳۳۷/۵؛ طبری، ۷۷۲/۳؛ مهدوی، ۱۴۶؛ هاکس، «یوسف»؛ برخی نیز گفته‌اند مبلغ یوسف هفده درهم بوده است؛ (بنگرید: کاشانی، ۲۵/۵).

هفت سال، ورودش به مجلس زنان مصر و مدهوش شدن آنان از دیدن زیبایی یوسف و بریدن دست‌ها به جای ترنج، تعبیر خواب دو تن از زندانیان و پس از آن تعبیر خواب عزیز مصر و پیشگویی خشکسالی در مصر بر اساس خواب عزیز مصر، روشن شدن بی‌گناهی یوسف بر اثر اقرار زلیخا، مکانت یافتن یوسف نزد عزیز مصر، رفتن برادرانش برای درخواست کمک و آذوقه به مصر در حالی که از سرنوشت او بی‌خبر بودند، قرار دادن صاع طلائی در جوال برادر تنی‌اش «بنیامین» و نگاه‌داشتن او نزد خود، معرفی خود به برادران گناه‌کار و فرستادن پیراهن خویش برای پدر و بینا شدن پدر بر اثر بوی پیراهن او و سرانجام رفتن پدر همراه با فرزندان نزد یوسف و دیدار آنان با یکدیگر اجزای مهم داستان یوسف را تشکیل می‌دهد که در آیات ۳ تا ۱۰۷ سوره یوسف آمده است. علاوه بر وقایع مذکور مفسران و مؤلفان کتب قصص قرآن، شاخ و برگ‌های فراوان به داستان یوسف داده‌اند. از جمله آنکه یوسف با زلیخا پس از مرگ عزیز مصر در حالی که زلیخا پیر و فرتوت و ناپینا شده بود، ازدواج می‌کند و بر اثر دعای یوسف زلیخا جوانی را از سر می‌گیرد و بینایی خویش را باز می‌یابد (بنگرید: قرطبی، تفسیر، ۱۸۱/۹-۱۸۵؛ مهدوی، همان، ۱۶۸-۱۷۰؛ میبیدی، همان، ۸۸/۳-۹۰):

- یوسفان در پیش خوان کعبه باشند آنچنانک
- بر سرچاه شقوق از تشنگان صف صف
- چو یوسف برآیم به تخت قناعت
- عوض شکوه کنم شکر چو یوسف اظهار
- همه شب‌های غم آستن روز طرب است
- از چاه دی رسته به فن این یوسف زرین رسن
- تا برآرد یوسفی از چاه شب
- بل عروس فلک ببرد دست
- صبح از صفت چو یوسف و مه نیمه ترنج
- حور شود دست بریده چو من
- یارب از حکمت چه برخوردار بودی جان من
- صاع زر شاه شد ماه بدان می‌دهد
- هشت بهشت و نه فلک هست بهای دولتت
- بخت که سیاره سعادت شاه است
- از خلق یوسفیش به پیرانه سرجهان
- پیش یوسف قحط پروردن کنعان آمده (۳۶۹)
- پیش یوسف گرسنه چشمان کنعان دیده‌اند (۹۲)
- در آویزم از چهره زرین قبایی (۴۳۹)
- من به دولت اگر از سیلی اخوان برسم (۶۴۸)
- یوسف روز به چاه شب یلدا بینند (۹۷)
- وز ابر مصری پیرهن اشک زلیخا ریخته<sup>۱۰۱</sup> (۳۷۹)
- دلو سیمین ریسمان بنمود صبح (۴۷۳)
- کان نی مصر، یوسف دگر است (۸۵)
- بکران چرخ دست بریده برابرش (۲۱۵)
- یوسف خاطر بنمایم عیان (۳۴۲)
- گر نبودی صاع شعر اندر جوالم برسری (۴۵۶)
- سنبله چرخ را ابر کف شاه نم (۲۶۱)
- دولت یوسفیت را عقل به هفده مشتری (۴۳۰)
- یوسف تازه نگر که از سفر آورد (۱۴۸)
- پیرایه جمال زلیخا برافکنند (۱۳۸)



## یونس

یونس کلمه‌ای است یونانی به معنی کبوتر (هاکس، «یونس») و نام پیامبر مردم نینوا (همان). نام او چهار بار در قرآن ذکر شده است (النساء، ۱۶۳؛ الانعام، ۸۶؛ یونس، ۹۸؛ الصافات، ۱۳۹) در یک مورد از او به لقب ذوالنون یاد شده است (الانبیاء، ۸۷)<sup>۱۰۲</sup> و دهمین سوره قرآن به نام اوست. داستان یونس در کتب تفاسیر و قصص قرآن ضمن سوره یونس به تفصیل آمده است و خلاصه آن چنین است که قوم یونس در نینوا و در سرزمین موصل بود. خداوند یونس را به رسالت نزد آنان فرستاد اما مردم به او ایمان نیاوردند. یونس به خداوند شکایت برد و خداوند مقرر داشت ظرف سه روز عذابی بر آنان نازل شود. چون آثار عذاب آشکار شد، پادشاه و مردم دست به دعا و تضرع بردند و توبه کردند و مورد عفو خداوند قرار گرفتند. یونس آزرده خاطر شد زیرا می‌پنداشت مردم او را دروغگو خواهند دانست به همین دلیل از آن دیار رفت تا به دریا رسید و سوار کشتی‌ای شد. اما در بین راه دریا آشفته گشت و کشتی در معرض غرق قرار گرفت. سرنشینان برای انداختن یک نفر به دریا بارها قرعه زدند و هر بار به نام یونس افتاد. او را به دریا انداختند و ماهی بزرگی او را بلعید. یونس چهل شبانه‌روز در شکم ماهی بود تا سرانجام ماهی او را به صحرا انداخت. در جایی که یونس افتاد درخت کدویی به امر خدا رویید تا بر او سایه اندازد چون روز بعد درخت کدو از بی‌آبی خشکید، یونس دلتنگ شد. خداوند به او وحی کرد که برای کدوبنی دلتنگ می‌شوی چگونه برای صد هزار تن یا بیشتر از قوم خود دلتنگ نمی‌شوی؟ یونس تنبه یافت و به میان قوم خویش بازگشت (نک: ابوالفتوح، ۱۰/۱۰۹-۲۱۴)؛

خزائلی، «یونس»:

- |  |  |
|--|--|
| - یوسف رسته ز دلو مانده چو یونس به حوت     | - صبح دم از هیبتش حوت بیفکند ناب (۴۷)                      |
| - ماهی نهنگ‌وار به حلقش فرو برد            | - چون یونسش باز به صحرا برافکند (۱۳۶)                      |
| - چون یوسف از دلو آمده در حوت چون یونس شده | - از حوت دندان بسته بر خاک غبرا ریخته <sup>۱۰۳</sup> (۳۷۹) |
| - ماهی و قرص خور به هم حوت است و یونس در   | - ماهی همه گنج درم خور زر گونا داشته (۳۸۴)                 |
| - چون ماهی از پریده زبانی دلت به جاست      | - دل در تو یونسی است زبان دان صبحگاه (۳۷۵)                 |

## نتایج مقاله

قرآن علاوه بر آن که به عنوان منبعی حکمی برای خاقانی الهام بخش بسیاری از اندیشه‌های او است، در خیال پردازی‌های شاعرانه او نیز نمودی گسترده دارد. خاقانی در تشبیه که یکی از مهمترین عناصر خیال پردازی در شعر محسوب

---

۱۰۲- وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الضُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ؛ و (یاد کن) ذوالنون (صاحب ماهی) را آن هنگام که خشمگین رفت و گمان برد که بر او قادر نیستیم. تا در تاریکی‌ها ندا داد که خدایی جز تو وجود ندارد و منزه‌ی تو بی‌گمان من از ستمکاران بودم.  
۱۰۳- هر سه بیت در وصف خورشید است.

می‌شود، از قصص قرآنی به شکلی وسیع بهره جسته است؛ چنان که بیست و یک قصه از قصص قرآنی در تشبیه‌های دیوان او به شکل‌های مختلف بازتاب یافته است. این بازتاب گاه به صورت لفظی، گاه به صورت غیر لفظی (معنوی) و گاه به صورت ترکیباتی است که بر اساس الفاظ و مفاهیم قرآنی ساخته شده است.<sup>۱۰۴</sup> برخی از قصه‌های قرآنی در تشبیه‌های خاقانی، به طور مستقیم مقتبس از قرآن و برخی دیگر مأخوذ از تفاسیر و برخی نیز برگرفته از اسراییلیاتی است که در تفاسیر قرآن راه یافته است.

---

۱۰۴- سید محمد راستگو این قبیل تعابیر را برآیند سازی نامیده است و در تعریف آن نوشته است: «واژه یا ترکیبی بی آن که به صورت واژه یا ترکیب در قرآن یا حدیث آمده باشد، بر پایه مضمون آیه یا حدیثی یا داستانی قرآنی - حدیثی ساخته شود. چنین واژه یا ترکیبی برآیند و فرآورده‌ای از آیه یا حدیث است؛ برای نمونه ... ترکیب ید بیضا ... برآیند آیاتی است که از معجزه دست درخشان حضرت موسی (ع) سخن می‌گویند» (راستگو، ۱۸).

## کتابشناسی

- ۱- قرآن کریم، ترجمه، توضیحات و واژه‌نامه از بهاء‌الدین خرمشاهی. تهران: نیلوفر و جامی، ۱۳۷۴ هـ.ش.
- ۲- آذرتاش، آذرنوش، «اب»، در دائرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۷ هـ.ش.
- ۳- ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، دارالصادر، ۱۴۱۴ هـ.ق.
- ۴- اززاری، تقی‌الدین، خزائن الادب، بیروت، دارالهلل و مكتبة الهلال، ۱۹۸۷ م.
- ۵- اسفراینی، ابوالمظفر شاهفور بن طاهر، تاج التراجم فی تفسیر القرآن للاعاجم، تصحیح نجیب مایل هروی و علی اکبر الهی خراسانی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵ هـ.ش.
- ۶- اندلسی، ابو حیان محمد بن یوسف، البحر المحیط فی التفسیر، تحقیق صدقی محمد جمیل، بیروت، دار الفکر، ۱۴۲۰ هـ.ق.
- ۸- بغوی، حسین بن مسعود، معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، تحقیق عبد الرزاق مهدی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ هـ.ق.
- ۷- پور نامداریان، تقی، رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴ هـ.ش.
- ۸- جرجانی، ابوالمحاسن حسین بن حسن، جلاءالاذهان و جلاءالأحزان (تفسیر گازر)، تصحیح و تعلیق میرجلال‌الدین حسینی ارموی (محدث ارموی)، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۷ هـ.ش.
- ۹- جفری، آرتور، واژه‌های دخیل در قرآن مجید، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، توس، ۱۳۷۲ هـ.ش.
- ۱۰- جوالیقی، ابومنصور، المعرب من الکلام الاعجمی علی حروف المعجم، بتحقیق و شرح احمد محمد شاکر، تهران، کتابخانه اسدی، ۱۹۶۶ م.
- ۱۱- حق‌شناس، علی محمد و دیگران، فرهنگ معاصر هزاره، تهران، فرهنگ معاصر، ۱۳۸۱ هـ.ش.
- ۱۲- خاقانی، افضل‌الدین بدیل بن علی، دیوان، به تصحیح ضیاء‌الدین سجادی، تهران، زوار، ۱۳۷۴ هـ.ش.
- ۱۳- خرمشاهی، بهاء‌الدین، دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی، تهران، دوستان - ناهید، ۱۳۷۷ هـ.ش.
- ۱۴- خزائلی، محمد، اعلام قرآن، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۶ هـ.ش.
- ۱۵- رادفر، ابوالقاسم، فرهنگ بلاغی، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۸ هـ.ش.
- ۱۶- رازی، ابو الفتوح حسین بن علی، روض‌الجنان و روح‌الجنان فی تفسیر القرآن، به کوشش و تصحیح محمد جعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ هـ.ق.
- ۱۷- راستگو، سید محمد، تجلی قرآن و حدیث در شعر فارسی، تهران، سمت، ۱۳۷۶ هـ.ش.
- ۱۸- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، بتحقیق صفوان عدنان داودی، دمشق و بیروت، دارالشام و دارالعلم، ۱۴۱۲ هـ.ق. رواقی
- ۱۹- رامپوری، غیاث‌الدین محمد بن جلال‌الدین بن شرف، غیث‌اللغات، به کوشش منصور ثروت، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳ هـ.ش.
- ۲۰- سورآبادی، ابوبکر عتیق بن محمد، تفسیر سورآبادی، به تصحیح سعیدی سیرجانی، تهران، فرهنگ نشر نو، ۱۳۸۰ هـ.ش.
- ۲۱- سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن، الاتقان فی علوم القرآن، بیروت، دارالمعرفة، بی تا.
- ۲۲- همو، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ هـ.ق.
- ۲۳- شفیع کدکنی، محمدرضا، صور خیال در شعر فارسی، تهران، آگاه، ۱۳۷۸ هـ.ش.
- ۲۴- شیوا حریری و هومن عباس‌پور، «تصویر»، در فرهنگنامه ادب فارسی، جلد دوم (دانشنامه ادب فارسی)، تهران، سازمان چاپ و

انتشارات، ۱۳۷۶ هـ.ش.

- ۲۵- صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، ج یک، تهران، فردوس، ۱۳۷۲ هـ.ش.
- ۲۶- طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ هـ.ق.
- ۲۷- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن، با مقدمه محمد جواد بلاغی، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲ هـ.ش.
- ۲۸- طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، جامع‌البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۱۲ هـ.ق.
- ۲۹- عنصر المعالی، کیکاووس بن وشمگیر، قابوسنامه، به اهتمام و تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱ هـ.ش.
- ۳۰- فروزانفر، بدیع الزمان، سخن و سخنوران، تهران، خوارزمی، ۱۳۸۰ هـ.ش.
- ۳۱- فیروزآبادی، مجدالدین محمد بن یعقوب، القاموس المحیط، بیروت، دار الرسالة، ۱۴۰۷ هـ.ق. ۱۹۸۷ م.
- ۳۲- قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لاحکام القرآن، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۶۴ هـ.ش.
- ۳۳- کاشانی، ملافتح‌الله، تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، تهران، کتافروشی محمد حسن علمی، ۱۳۳۶ هـ.ش.
- ۳۴- کزازی، میرجلال‌الدین، گزارش دشواری‌های دیوان خاقانی، تهران، مرکز، ۱۳۸۷ هـ.ش.
- ۳۵- مصاحب، غلامحسین، دائرة المعارف فارسی، تهران، سازمان کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۶.
- ۳۶- معین، محمد، فرهنگ فارسی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱ هـ.ش.
- ۳۷- مهدوی، یحیی، قصص قرآن مجید برگرفته از تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری (مشهور به سورآبادی)، تهران، خوارزمی، ۱۳۷۵ هـ.ش.
- ۳۸- مبینی، ابوالفضل رشیدالدین، کشف الاسرار و عدة الابرار، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱ هـ.ش.
- ۳۹- میرصادقی، جمال و میمنت، واژه‌نامه هنر داستان‌نویسی، تهران، کتاب مهنان، ۱۳۷۷ هـ.ش.
- ۴۰- مینورسکی، ولادیمیر، شرح قصیده ترسائیه، ترجمه و تعلیقات از عبدالحسین زرین‌کوب، تبریز، سروش تبریز، ۱۳۴۸ هـ.ش.
- ۴۱- نجفی خمینی، محمد جواد، تفسیر آسان، تهران، اسلامیه، ۱۳۹۸.
- ۴۲- نظامی عروضی سمرقندی، چهارمقاله، تصحیح علامه محمد قزوینی و شرح لغات از محمد معین، تهران، جامی، ۱۳۵۷ هـ.ش.
- ۴۳- نیشابوری، ابواسحاق ابراهیم، قصص الانبیاء، به اهتمام حبیب یغمایی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶ هـ.ش.
- ۴۴- هاکس، مستر، قاموس کتاب مقدس، تهران، اساطیر، ۱۳۷۷ هـ.ش.
- ۴۵- یاحقی، محمد جعفر، فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی، تهران، سروش، ۱۳۷۵ هـ.ش.

46-Encyclopedia of Islam (2nd edition), E.J. Brill, Leiden, Luzac, London, 1960-1991.